



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نشریه فرهنگی-اجتماعی سیاسی

مسیر

سال یازدهم-شماره ۴۱-دانشکده دندانپزشکی

کتابخانه

می نویسم چون قلم باقیست

فهرست
سخن مدیر مسئول

۳

۴

۵

۷

۱۰

۱۵

۱۷

۱۸

۲۰

۲۲

۲۳

۲۵

۲۶

۲۷

۲۹

۳۰

۳۲

میم مثل پدر

شرق یا غرب؟! مسئله این است...

جنازه پوسیده

جehl یا خیانت؟!

این پرنده در قفس نمیخواند...

تانک های سوخته

کلاه قاضی، دم روباه چی میگه؟!

این روزها با امید، امیدهایمان را سرمی برند

داستان یک ادعا

کسی گفت "حجاب"...؟!

نقاب فرهنگی

شرح درد اشتیاق

کدام آزادی بیان؟!

اقتصاد یزیدی

وکیلان مردم

و هان! توای رفیق...



نشریه فرهنگی-اجتماعی-سیاسی مبین
سال یازدهم-شماره ۴۱
دانشکده دندانپزشکی

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی
دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

مدیر مسئول: حمیدرضا شوش پاشا
سردبیر: علی عمرانی

نویسندگان این شماره از نشریه مبین:

سیدسینا آذریون، محمد جواد آزمون،
صبا اولیایی، محمد جواد بهنام پور،
میترا ترکاشوند، حامد جعفری،
ریحانه جمشیدیان، علی چهرقانی،
سمیه حنیفه زاده، حمیدرضا دهقان،
مریم سبحانی، حمیدرضا شوش پاشا،
علی عمرانی، جواد قدیری، سید محمد
معین میرابراهیمی، امیر محمد نوبخت،
فاطمه نوری

طراح و صفحه آرا: علی عمرانی

با تشکر از زحمات ارزنده:
فاطمه لطفی، صبا اولیایی و عرفان بهروز





سخن مدیر مسئول

حمیدرضا شوش پاشا

دانشجوی رشته دندانپزشکی

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

توهین نکنید و خود را سرباز نظام و ولایت معرفی نکنید، تعدادی از شما از دشمن هم بدترید!

امیدوارم "مردم عزیز ایران یادشان بیاید" این روزها را و دیگر گول حرفهای زیبای توخالی این قوم را نخورند. قومی که مردم را از اسم عدالت هم بیزار کرده اند.

بهتر است بگذریم، از هر سمت بگیریم، از سوی دیگرش میریزد. فقط یک جمله بگویم، آقایان مسئول و غیر مسئول!! ما با شما دشمنی شخصی نداریم ولی اگر نمی توانید کار کنید خواهشا خودتان بروید. بگذارید افراد لایق که میدانند بیایند. بترسید از آن روزی که ۸۰ میلیون ایرانی سر پل صراط یقه تان را بگیرند و شما شرمند آنها شوید.

در پایان سخنی هم با دوستان عزیز: فارق از سلیقه سیاسی، دعا کنید سال بعد دولت لایقی در ایران بر سر کار بیاید. بلکه بتوانیم باز هم "به عقب برگردیم" و رنگ آرامش را ببینیم.

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (هود ۱۱۲ و ۱۱۳)

والسلام علیکم ورحمه الله

رهبری بارها فرمود، اعتماد نکنید، گام به گام عمل کنید، خوشبین نباشید، خرشان که از پل بگذره برمی گردند به ریشان میخندند. اما برای آنها امضای کری تضمین بود. قراردادی امضا کردند که نه راه پیش داریم و نه پس و حتی نمیتوان از آن خارج شد که اگر شکایت کنیم یا خارج بشویم، تحریم های جهانی علیه خودمان باز میگردد.

حال که گذشت، چه میشود کرد جز خوردن غصه برای این فضاقت؟ میشود از تاریخ درس گرفت. آری می شود ولی گویا اینها گوششان بدهکار نیست. شبها با رویای مذاکره دوباره سر بر بالین میگذارند. پرچمدارشان هم که آقای استاد تاجزاده هستند، میگویند دموکرات ها بیایند بهتر میشود و برای بایدن در تهران ستاد انتخاباتی تشکیل میدهند. کمالینکه سخت ترین تحریم ها- نفت و بانک مرکزی- در دوره جناب اوباما علیه مان اعمال شد و همین بزرگوار تحریم های کاتسا و وزیر ارادوباره در دوره برجام تمدید کرد. بزرگواران جای مذاکره قبلی شما همچنان میسوزد، ارواح اجدادتان رها کنید این ریسمان پوسیده را. خجالت بکشید و بی صدا از در پشتی خارج شوید.

در ابتدا گفتید خزانه خالی است، امان بود. خزانه را که خالی تحویل نگرفته اید اما ظاهرا عزمتان را جزم کرده اید که خالی تحویلش دهید. در ماجرای ارز ۴۲۰۰ آنگونه عمل شد و منابع ارزی و طلای مملکت به تاراج رفت، دلار، ماشین، مسکن و... همه اش دست نیافتنی شده. آخرینش هم کره و تخم مرغ!

در شرایطی که محدودیت ارزی برای دارو هست، به غذای سگ ارز تخصیص داده اند. به شعور مردم

به نام خداوند لوح و قلم حقیقت نگار وجود و عدم

نوشتن یکم سخت شده، مطالب زیاد و پراکنده ای از ذهنم میگذره. هی مینویسم و باز پاک میکنم. از خودم میپرسم چی بگم، چی نگم، اصلا بگم، یا اینقدر که گفته شده دیگه جزو بدیهیات به حساب میاد؟

مسئولین عزیز ببخشید ولی اینی که دارین نابود میکنید، آینده ماست. مگه قرار نبود همه چی حل بشه؟ مشکل آب خوردنمون حل بشه؟ مگه رقیبتون اون لولویی نبود که ما رو از دلار ۵۰۰۰ تومنی و پراید ۵۰ تومنی و دیوار تو خیابونش میترسوندین؟ مگه قرار نبود درآمد سرششار داشته باشیم؟ مگه نگفتین به ازای هر روز تاخیر بر جام فلان قدر میلیون یورو ضرر میدیم؟ چی شد پس اون همه پول؟ کجاست اون همه وعده؟ چرا پس هیچی احساس نمیشه؟ پس کجاست میوه گلابیاتون؟

جوابش خیلی روشنه. سراسر سراب، امیدهای توخالی و بی تدبیری بود.

مردانی که فقط با وعده مذاکره و نگاه به غرب، بدون هیچ نگاهی به داخل، قصد داشتن کن فیکون کنن. مردانی که از نظرشون اتوپیا غربه و ما جز آبگوشت بزباش هیچ توانایی دیگه ای نداریم. منتقدان را بی شناسنامه و کاسب تحریم معرفی کردن، شروط چندگانه رهبری برای حفظ سرمایه های کشور نتونستن حفظ کنن و آخرش هم آن را سند افتخار ملی و خودشان را دانای زبان جهان میدوند.

تمامی مطالب این نشریه بر پایه مستندات نوشته شده و قابل دفاع و در صورت درخواست رسمی قابل ارائه است.

از تمام دوستانی که نظرات مخالف دارند هم، به مانند گذشته برای مناظره و گفتمان های آزاد دانشجویی دعوت به عمل می آید.

ما با هم دشمن نیستیم و همه فرزندان ایرانی اسلامی هستیم.

میم مثل پدر

فاطمه نوری

دانشجوی رشته بینایی سنجی

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)



هرچه فکر می کنم در وصف توچه بنویسم و تو را چگونه توصیف کنم، قلمم عاجز می ماند...! بارها نوشته ام و پاک کرده ام؛ گاهی پشیمان میشدم از نوشتن، اما احساسی در وجودم امانم نمیداد.

آخر دل نوشته ام را با سخن تو به پایان می رسانم که کلامت، کلام نوربود و بوی خدا میداد "این، یک سنت و قاعده الهی است. ملتی که امام خود را بطلبید چه امام حسین باشد چه نهمین فرزند او، قطعاً خداوند، برای اثبات صدق قولشان، آنان را می آزماید"

اکنون که رفته ای دل بی قراریت میکند قرار بی قراریمان میشود:

امکان ندارد سردار رفته باشد. بارها عکست را دیدم؛ وجودت معجونی بود از تمام عناصر خوبی های عالم و خدا، خوب هارا چه زود برای خودش میبرد و چه قدر زیبارفته بودی؛ مثل ارباب بی کفتمان... اربا اربا! از هرچه بگویم کم گفته ام...

نگاهت، لبخندت، یانه آن تواضع که تا لحظه آخر بر دلمان آتش زد: برسنگ مزارم مراباعنوان سرباز حاج قاسم سلیمانی بنویسید.

چگونه رسم مرد بودن را انقدر خوب از مکتب امام اموختی؟! چگونه رسم مالک بودن برای علی زمانه را اموختی؟! مگر میشود یک نفر انقدر خوب باشد!

نمی دانم، تو چندمین بودی از ۳۱۳ تن...

خلاصه که حاجی جان دلمان بد تنگت گرفته، حالمان خراب است از نبودت. نمیدانم شاید بعدها دوباره یادم برود که سردار چه می خواست؛ اما تو نگاهت به ما باشد که یادمان نرود سردار فقط یک شخص نبود سردار راه نبود در راه بود...

تو بزرگ بودی و مرد امروز و دیروز و فردا... زبان همه را میفهمیدی؛ زبان مردمانت، زبان امامت، یا زبان آن دخترک شهیدی که چشم انتظار دستان گرم تو بود تا جای پدر شهیدش قدری نوازشش کنی، یا آن پسری که نمی دانم در قنوت چه دید که با گلی به پیشوازت امد.

روزی که خبر شهادتت را شنیدم هیچ وقت از یادم نخواهد رفت!

احساس تهی بودن از هر حسی... بارها با خود می گفتم روزی که امام، حاج احمد کاظمی و دیگر مردان خدا رفتند، مردم چه حالی داشتند و چگونه بودند! تا اینکه روز شهادت تو، حسشان را قلبا درک کردم. تمام وجودم پر شده بود از حسرت نبودنت. دائم با خودم تکرار میکردم،



شرق یا غرب؟! مسئله این است...



محمد جواد آزمون

دانشجوی رشته علوم سیاسی
دانشگاه شهید بهشتی (ره)

از طرفی یکی دیگر از اصول اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی و تعامل با تمام دنیا جز کشور آمریکا و یک رژیم جنایتکار جعلی یعنی اسرائیل غاصب است. حال عده ای درون ایران عامداً یا سهواً تعامل با دنیا را در رابطه با آمریکا یا ۳، ۴ کشور محدود اروپایی می نگرند در صورت دیدن هر گونه علامتی از رابطه مثبت بین ایران و این کشورهای محدود اروپایی حاضرند به تمام منافع مادی و معنوی جمهوری اسلامی پشت کنند و از طرفی دیگر در صورت دیدن هر گونه

خود را نسبت به جنگ افغانستان تعدیل کند. اما ایران تا پایان جنگ تحمیلی از مجاهدان افغانی که در مقابل ارتش شوروی مقاومت می کردند حمایت کرد و حاضر نشد بر سر آن ها با شوروی معامله کند این موضوع باعث شد که در اواسط جنگ تحمیلی شوروی به صورت آشکار علیرغم میل خود از صدام حمایت کرد. این نمونه تجلی سیاست خارجی مستقل ایران و عدم وابستگی آن به دو قدرت شرق و غرب در طول جنگ تحمیلی که بحرانی ترین و حساس ترین برهه زمانی انقلاب اسلامی بود قلمداد کرد. این اصل اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی پس از رحلت امام نیز ادامه پیدا کرد هرچند در این بین برخی از دولت ها خواسته یا ناخواسته سعی در نادیده انگاری این اصل اساسی داشتند اما پس از مدتی متوجه اشتباه خود شدند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و موضع گیری های مسئولین به ویژه حضرت امام (ره) در برابر استکبار جهانی به رهبری آمریکا مقامات شوروی و هم کردند که این انقلاب یک متحد دیگر در خاورمیانه به آنها اضافه کرده و ایران به زودی به بلوک شرق خواهد پیوست. اما پس از حمله شوروی به افغانستان در سال ۵۸ و موضع گیری محکم امام که شوروی را شرق تجاوزگر نامید نشان داد جمهوری اسلامی بر سیاست های اصولی دفاع از مظلوم و عدم وابستگی به شرق و غرب در عمل پایبند است و این تنها یک شعار نمی باشد.

پس از حمله عراق به ایران در سال ۵۹ مقامات شوروی باز هم انتظار کشیدند که ایران برای تقویت نیروهای نظامی خود به آنها روی آورد که باید در عوض مواضع

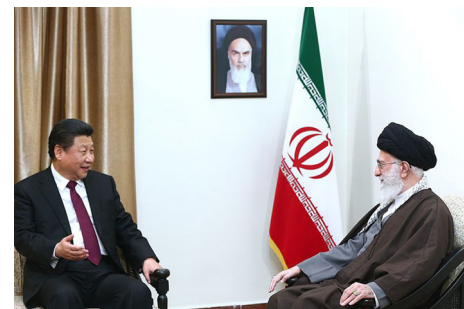
به نظر شما از لحاظ فرهنگی افغانستان با ایران قرابت بیشتری دارد یا اروپا؟؟ یا در یک نمونه بزرگ تر و ملموس تر برای جامعه که می توان آن را به عنوان شاهد مثال و تایید کننده مدعای خود بیاوریم برجام و سرنوشت آن است. در زمان برجام و انعقاد آن آیا دولت ایران با کوچک ترین چراغ سبزی از طرف غرب تمام قراردادهای برنامه های خود با سایر کشورها نظیر چین و روسیه را نادیده نگرفت؟؟؟

آیا امروز آن میزانی که برخی برای یک پیش نویس نصفه و نیمه بین ایران و چین منعقد شده و از جزئیات آن هیچ اطلاعی ندارند و نداریم یقه چاک کرده و حنجره پاره کرده اند در مورد برجام که تمام مواد فاجعه بار آن روشن است فریاد زدند؟؟؟ قطعاً نه...

پس اشکال کار کجاست؟؟؟ اشکال کار در نوع نگاه و ذهنیت غربگرایان است که متأسفانه تا میزانی به جامعه نیز منتقل شده است... نگاهی مطلق انگارانه، که هر چه از غرب آمد خوب است و هر چه از شرق یا غیر غرب باشد مشکوک و نامطلوب است. به نظر می رسد حال سوال شرق یا غرب جواب روشن تری داشته باشد. از قبل نیز جواب روشن بود اما عده ای تلاش دارند نه خود جواب مسئله را بفهمند و نه اجازه بدهند که دیگران این مسئله را فهم کنند..

تعامل ایران با غیر از امریکا و متحدین اروپایی اش بر سر جمهوری اسلامی نهیب می کشد که خاک کشور را حراج کردند و کشور را تسلیم اجانب نمودند. آنهایی که عامدانه این نگاه به دنیا را به جامعه ایرانی تزریق می کنند تکلیفشان با جمهوری اسلامی و تکلیف جمهوری اسلامی با آنها روشن است. انواع این نوشته سعی دارد به میزان کمی آنهایی را که سهواً تحت تاثیر دشمن این اشتباه را کرده اند روشن کند و به این سوال پاسخ دهد که شرق یا غرب؟؟؟

سالهاست که غرب گرایان در کشور نیروهای مومن و حزب الهی را متهم به مطلق انگاری و کم سوادی در سیاست خارجی می کند حال در صورتی که که خودشان مطلق انگار تر و چه بسا کم سواد تر باشند اما برای اینکه یک دروغ راست جلوه کند نیاز به تکرار مداوم آن می باشد. برای اثبات مدعای فوق نمونه هایی را در ادامه این نوشته برای خوانندگان عزیز خواهم آورد. در جواب سوال شرق یا غرب باید گفت طبیعتاً هر کدام که منافع ملی ما را تأمین می کند. منافع ملی نیز آمیزه ای از امنیت، اقتصاد، فرهنگ، هویت و... است و قطعاً تصمیم ساز و تصمیم گیر باید با توجه به اصول سیاست خارجی، جامع و مانع ترین تصمیم را بگیرند و عمل کنند. برای نمونه میتوان کشور افغانستان را با کشورهای اروپایی مقایسه کرد در یک نگاه اجمالی و آمار و اسناد موجود پی می بریم که حجم تجارت خارجی ایران با کشور افغانستان از حجم تجارت خارجی ایران با ۲۸ کشور اتحادیه اروپا بیشتر است حال به نظر شما دولتمردان، بیشتر نگاهشان به افغانستان است یا اروپا؟؟؟؟



اخیراً توافق نامه ۲۵ ساله بین دو کشور ایران و چین سر و صدا های فراوانی را در فضای مجازی و فضا های مطبوعاتی ایجاد کرده است...



چرخش به سمت شرق!



USA darFarsi
@USAdarFarsi

(۱/۴) ظریف اصرار میورزد که "هیچ موضوع مخفی" در مورد قرارداد با #چین وجود ندارد. هیچ موضوع مخفی در مورد عهدنامه ترکمنچای نیز وجود نداشت، بجز اینکه هزینه آن را مردم ایران پرداختند. قرارداد #ایران و چین، یا همان #ترکمنچای دوم، به همان قیمت تمام می شود.

Translate Tweet

قرار داد با چین، ترکمنچای دوم!!!

جنازه پوسیده

در باب عدم توانایی حزب سیاسی اصلاحات برای کنترل امور کشور

امیر محمد نوبخت

دانشجوی رشته پرتودرمانی

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

دیگران هم بودند مانند امثال توکلی ها، اما
خب سردمدار همان آقای رفسنجانی بود.
راستی ها اقتصاد باز
می پسندیدند

به ایدئولوژی اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی بودند. نگاهی که به
وضعیت دولت موسوی بیندازید خواهید
فهمید چه می گویم. دولتی بزرگ، با بازو
های بلند و اقتصاد کوپنی. حقیقتش را
هم بگویم کم به ایالات متحده ناسزا نمی
گفتند و اصلا معروف شده بودند به خط
امامی.

از سوی دیگر در جریان راست
چهره شاخص این
جریان هم آقای
رفسنجانی بود
که در همان
سال ها
صندلی
ریاست
جمهوری
را
در اختیار
داشت و
دشمن او
دشمن پیغمبر
بود!

قبل از اینکه بخواهید نخوانده درباره این
نوشتار یا موجودیت اصلاحات موضعی
مثبت یا منفی بگیرید خدمتان عرض می
کنم که افراد این جناح در طول تاریخ ۴۲
ساله جمهوری اسلامی به مدت ۲۴ سال
دولت را در اختیار داشته اند و از آنجا که
طبق قانون اساسی امور اقتصادی بر عهده
دولت ها هستند در دوره های ۸ ساله کابینه
موسوی، کابینه محمد خاتمی و در نهایت
کابینه ی حسن روحانی، تمامی سیاست
های اقتصادی اجرا شده، سیاست های
همین جماعت بوده اند و اگر اوضاع اقتصاد
ایران امروز خوب است که دمشان گرم! و
اگر هم نیست پس بیجا از خاتمی و دار و
دسته اش حمایت نکنید.

تازه تمامی این ها با فرض عدم تحلیل
جریان هاشمی و اصلاحات در یک
دیگر است و با احتساب این مورد طول
حکومتشان می شود ۳۲ سال!

شاید چند جایی شنیده باشید و من هم به
اختصار می گویم که در دهه ۷۰ دو طیف
سیاسی مخالف در ایران فعالیت می کردند،
چپی ها و راستی ها. جمهوری اسلامی در
این دوران در وضعیت گذشت یک دهه از
پیروزی انقلاب اسلامی و همچنین شکست
نیروهای بعثی در جنگ تحمیلی بود و
احساسات ضد شوروی و ضد آمریکایی
مردم خیلی قوی تر از آن بود که بتوان به
این راحتی ها نامی با صراحت از آنها آورد.

چهره های شاخص جریان چپ کروبی،
موسوی و خاتمی بودند و سخت گیر،
خشک مذهب و در اقتصاد به وضوح متمایل



چه قدر موفق بوده!

البته شاید در اینجا متوجه تناقض کوچکی در سخنان من شوید؛ چراکه گفتم ژاپن اسلامی رویای جریان راست بود اما اوایل دهه ۸۰ که قدرت با چپی ها بوده...؟ خب پاسخ کمی گیج کننده است. در سال ۱۹۹۱ اتحاد شوروی فروپاشید و چپی ها پس از آن دچار تناقضات فکری بزرگی شدند.

عشق پنهانی به شوروی هم مثل حکومتش فروپاشید و همه با هم فهمیدند که خیلی در اشتباه بوده اند. آن روزها از قضا دولت راستی ها بر سر کار بود و سیاست های تعدیل اقتصادی هم پیاده کرد و قیمت ها را باز گذاشت و به جای اینکه رشد اقتصادی به بار بیاید ۴۰ درصد تورم آمد (شرایطی مثل شرایط دولت دوم آقای روحانی و به راستی که تاریخ تکرار می شود...) چپی ها این بار به پیروز جنگ سرد علاقه مند شدند و خیلی خیلی هم علاقه عمیق تری از قبلی شد چراکه امروزه ده ها نفر از چپی های آن روز با VOA و بی بی سی فارسی مصاحبه هایی انجام می دادند! تازه نیاز به پنهان کردن این یکی علاقه شان هم نداشتند، چرا که دیگر دهه ۶۰ نبود.

همین نقطه، تولد جریان اصلاح طلبی است. شرق زدگان معمولی حالا شده بودند غرب زدگان افراطی! از راستی ها هم بیشتر ژاپن دوست شدند و حتی دیگر برایشان مهم نبود بشویم

ایدئولوژی را گرفت و ضمیمه اسلام کرد و بقیه را رها کرد به حال خودش؟! به فرض محال اگر مورد دومی هم ممکن می شد چه تضمینی وجود داشت ایدئولوژی موفق در یک کشور، در کشور دیگری هم موفق باشد؟ مگر نه اینست که تاکنون چند کشور آفریقایی اقتصادشان را لیبرالی کرده و بعد ورشکست شده اند؟

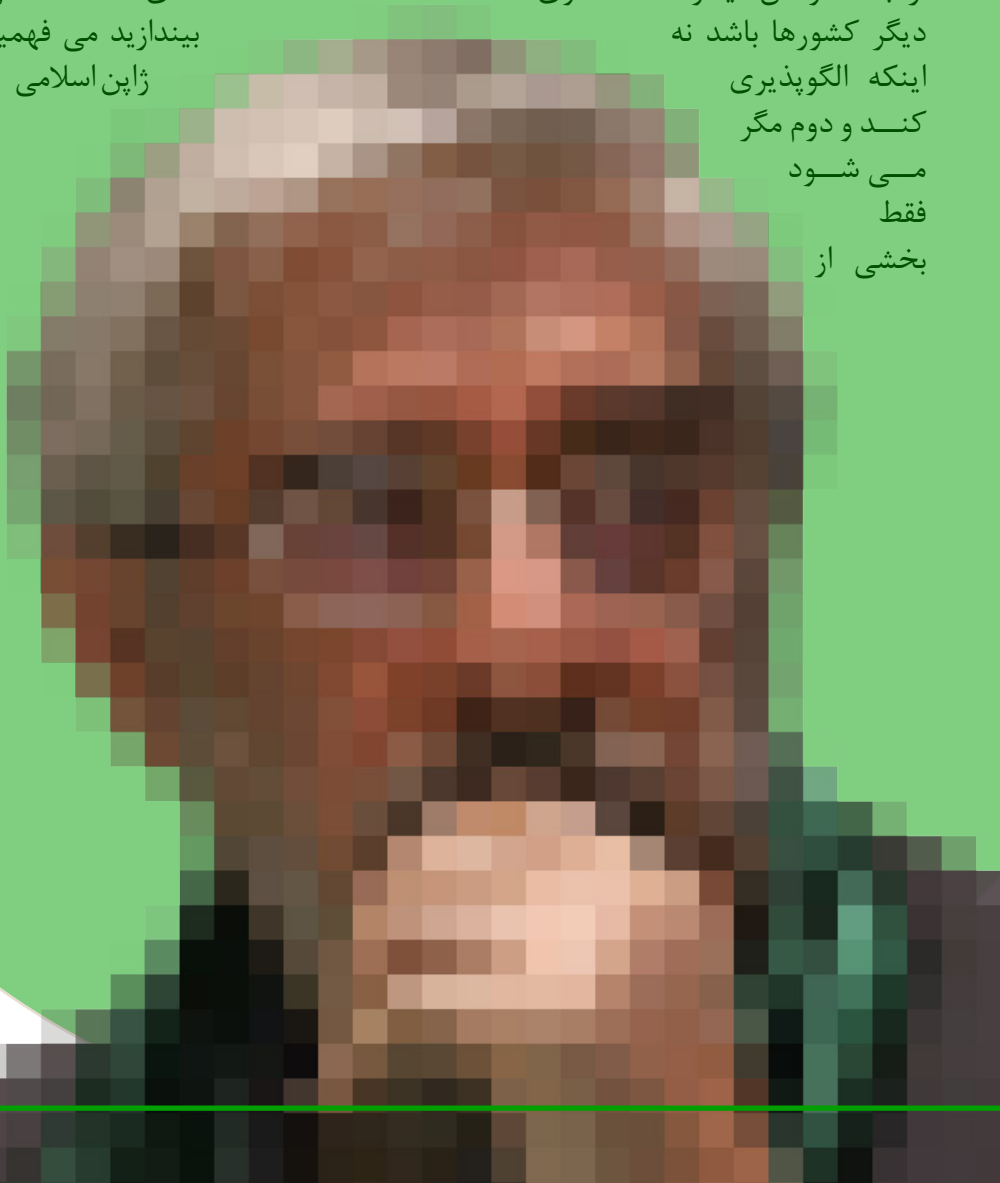
البته کسی به این نقدها گوش نداد و دهه ۷۰ جولانگاه ایده ژاپن اسلامی بود. حاصل گندش را هم امروز خودتان می بیند دیگر...

سخن کوتاه می کنم؛ خودتان به اوضاع اقتصادی مملکت نگاهی بیندازید می فهمید ژاپن اسلامی

و ترجیح می دادند دولت بزرگ دست و پای ملت را نبندد اما یک ایراد اساسی هم داشتند... رویای ژاپن اسلامی.

همین کلمه ژاپن اسلامی و همین آرزو، تمام باورهایشان را شکل می داد. رفته بودند ژاپن را دیده بودند (شخص شیخ مغروق قبل از پیروزی انقلاب سفرهای زیادی به اروپا رفته بود) و خوششان آمده بود و میخواستند مدل اقتصادی ژاپن و آلمان بعد از جنگ را ضمیمه همین مدل اسلامی سیاست و باورهای ملت کنند و نظامی شکل دهند؛ غافل از اینکه زرشک! اولاً جمهوری اسلامی از ابتدا خودش میخواست الگوی دیگر کشورها باشد نه

اینکه الگوپذیری کند و دوم مگر می شود فقط بخشی از



ژاپن اسلامی... همان ژاپن شدن کافی بود! آزادی بیانشان به آزادی در توهین به مقدسات ختم شد تا جایی که از این طرف و آن طرف می شنیدیم که تئوریسین هایشان می گفتند عصمتی نبوده و وحی نبوده و...؟؟؟؟
نعوذبالله.

این تراژدی حتی دردناک تر هم شد...
آنقدر در غرب زدگی پیشروی کردند که راستی ها صدایشان درآمد که بابا اسلام چه شد پس؟ و راستی ها شدند خیمه بزرگ اصولگرایان که خودشان هم دقیقاً نمی دانند به چه اصولی می گرایند! و همین ها سعی کردند جمهوری اسلامی را از دست اصلاح طلبان نجات دهند. تصورش هم خنده دار است؛ زمانی عده ای را تکفیر کنی و چندسال بعد همان ها بیایند سعی کنند کشور را از سکولاریسم و لیبرالیسم خودت نجات دهند!

اما می رسیم به مرد هزار چهره جناح راست... او چه شد و چه کرد؟ سال ۷۶ وزیر ارشاد خودش با تکه پرانی به دولت او رای آورد. سکوت کرد... باز هم سکوت کرد... ناگهان حرکتی فنی زد و کابینه خود را در دولت مخالف گنجاندا! اینجا ایران است دوستان. در این سرزمین هر چیزی ممکن است؛ حتی انتقال وزیر دولت راست به دولت چپ. بی پرده بگویم اصلاح طلبی ۳ ماه بعد از تولدش مرد. آنچه بعدها با نام اصلاح طلبی در انتخابات شرکت کرد جنازه ای بیش نبود، جنازه ای که کت و شلوار پوشیده روی یک صندلی نشانده شده

بود و برای اینکه چشم های بسته اش را نبینند عینک دودی زده بود.

اصلاحاتی ها با جریان هاشمی عملاً ادغام شدند و جریانی که مدعی نجات کشور از عذاب هاشمی رفسنجانی و فساد و... بود همان دولت و همان وزرا و حتی همان معاون اول رئیس جمهور را برگزید! و در فساد هم دردی از ملت دوا نکرد...

اما به نظر تان همین اصلاحات مرده چگونه باز هم در انتخابات شرکت می کند

و گاهی پیروز هم می شود؟

پاسخ ساده است... وعده های سر خرمن، بازی های رسانه ای بچگانه و ایجاد دوقطبی های کاذب! اصلاحات سال هاست به لجن کشیده شده و با همین بازی هاست که هنوز جنازه اش روی صندلی باقی مانده. عده ای تئوریسین غرب زده چند روز یکبار کت و عینکش را عوض می کنند و مردم هم گمان می کنند به به! به سلامتی اصلاحاتمان هنوز زنده است!

اما حالا بوی تعفن این جنازه دیگر آنقدر بلند شده و ظاهر جنازه آنقدر پوشیده که کت و عینک هم نمی تواند کاری برای اصلاحات کند.





جهل یا خیانت؟!

گفت و گویی با حجت الاسلام سید محمود نبویان

در نقد فعالیت های وزارت خارجه و آقای ظریف در رابطه با برجام

حجت الاسلام سید محمود نبویان

منتخب مردم تهران در دوره های نهم و یازدهم مجلس شورای اسلامی
عضو کمیسیون ویژه بررسی برجام
استاد گروه فلسفه موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)

علی چهرقانی

دانشجوی رشته شنوایی سنجی
دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

شاید بتوان از آن روز به عنوان پر تنش ترین جلسه علنی مجلس یازدهم تا به اینجای کار یاد کرد. شکست پرهزینه‌ی (از جیب ملت) سیاست خارجی دولت آقای روحانی تقریباً بر همگان محرز شده است اما آقای ظریف در آن روز حرف دیگری می‌زد. شجاع، انقلابی، صادق و سند افتخار کلید واژه‌های سخنرانی آقای ظریف در مجلس است. ۱۵ تیر، «گزارش وزیر امور خارجه از مسائل خارجی و روابط بین‌الملل» دستور کار جلسه علنی مجلس قرار گرفت. به مناسبت این حضور، تصمیم گرفتیم با حجت الاسلام و المسلمین سید محمود نبویان نماینده مردم تهران در مجلس یازدهم و همچنین عضو کمیسیون ویژه بررسی برجام مصاحبه‌ای داشته باشیم.



بر جام سند افتخار یا؟

در هر مذاکره ای که انجام می شود، یک امتیاز داده می شود و یک امتیاز گرفته می شود. باید بررسی کنیم چه دادیم و چه گرفتیم. اگر آنچه دادیم بیش از آنچه گرفتیم باشد، پس خسارت است. اگر آنچه گرفتیم بیش از آنچه دادیم باشد، این جزء منافع و افتخارات ملی است.

بر اساس متن برجام باید قضاوت کنیم. برجام علاوه بر مقدمه و متن اصلی ۵ ضمیمه دارد. ضمیمه اول شامل تعهدات ایران، ضمیمه دوم تعهدات طرف مقابل (برداشتن تحریم ها)، ضمیمه سوم شامل همکاری های صلح آمیز، ضمیمه چهارم کمیسیون مشترک و ضمیمه پنجم شامل برنامه اجرایی است. اعضای کمیسیون مشترک شامل آمریکا، آلمان، انگلستان، فرانسه، چین، روسیه، نماینده اتحادیه اروپا و ایران است.

در ضمیمه چهارم ۱۶ وظیفه برای کمیسیون مشترک در نظر گرفته شده است. برای تصمیم گیری در کمیسیون مشترک اتفاق آرا لازم است، یعنی اگر یک عضو مخالفت کند تصمیم گرفته نمی شود. فقط در مورد بازرسی از مراکز نظامی ایران اتفاق آرا لازم نیست و ۵ رای از ۸ رای کافی است. اگر ایران در مورد بازرسی مراکز نظامی اش شکایتی داشته باشد، باید آن را به کمیسیون مشترک ارائه دهد. کمیسیون مشترک هم ۵ رای نیاز دارد تا به تصمیم برسد.

آیا آقایان ظریف و عراقچی در نوشتن یک صفحه یا یک پاراگراف از برجام دخالتی داشته اند؟؟؟ که اگر آن ها دخالت داشتند که خیانت محض است ولی من نمیگویم که آن ها خائن هستند.

یکی از سوالاتی که خیلی از مردم دارند این است که انرژی هسته ای چه فوایدی دارد که این همه بحث و جدل بر سر آن وجود دارد؟

فواید انرژی هسته ای خیلی زیاد است. شاید بتوان انرژی هسته ای را صنعت مادر نامید.

بخش مهمی از برق کشورها وابسته به آب است و به دلیل کمبود آب، بشر به تولید برق هسته ای روی آورده است. آمریکا بیش از صد راکتور تولید برق دارد، ایران تنها یک راکتور. چرا یکی؟ شخص آقای ظریف و آقای روحانی مانع پیشرفت ما شدند.

نظام برای اینکه سوخت یک راکتور تولید برق ۱۰۰۰ مگاواتی را تامین کند، ۹۰ تن مواد غنی شده ۳.۵ تا ۵ درصد نیاز دارد. سالانه ۹۰ تن لازم نیست، ۳۰ تن مواد جدید تزریق می کنیم و ۳۰ تن پسماند می گیریم.

آقای صالحی در مجلس نهم می گفتند: چون نمی توانیم ۳۰ تن را سالانه تولید کنیم، به قیمت ۳۰ میلیون دلار از روسیه خرید می کنیم. صنعت هسته ای دلار و اشتغال می آورد.

مصرف دیگر انرژی هسته ای، پزشکی است. برای درمان بیماران سرطانی از رادیو داروها استفاده می شود که این رادیو داروها توسط راکتور تحقیقاتی تهران تولید می شود. سوخت این راکتور اورانیوم ۲۰ درصد است.

حضرت آقا در ابتدای مذاکرات هسته ای فرمودند: «دشمن گام به گام جلو می آید» لطفا این جمله را توضیح دهید.

- بگذارید کمی تاریخ برایتان بگویم.

۳ آذر ۹۲، ژنو: آمریکا گفت نطنز را داشته باشید ولی حق ندارید هیچ کدام از آن ده مرکزی که به آژانس اعلام کرده اید را ایجاد کنید.

۱۳ فروردین ۹۴، لوزان: آمریکا گفت نطنز باید تنها مرکز غنی سازی شما باشد، یعنی اولاً هیچ کدام از آن ده مرکز را حق ندارید ایجاد کنید، ثانیاً اگر الان یک مرکز دیگری به نام فردو دارید که مشغول غنی سازی است، باید آن را تعطیل کنید.

۲۳ تیر ۹۴، برجام: آمریکا گفت تا ابد ملت ایران حق برخورداری از مرکز غنی سازی دیگری غیر از نطنز را ندارد!!!!

هر بار آقای روحانی مذاکره کرد، یک گام عقب تر رفت.

۳ آذر ۹۲، آمریکا گفت شما چند تا سانتریفیوژ نصب کردید؟ ظرفیت نطنز نزدیک ۵۰ تا ۵۲ هزار سانتریفیوژ بود که ما در آن زمان نزدیک ۲۰ هزار سانتریفیوژ داشتیم. گفتند همین مقدار که نصب کردید داشته باشید ولی تعداد آن را افزایش ندهید.

دو سال مذاکره کردند، ۱۳ فروردین ۹۴، گفتند: اولاً هر چه سانتریفیوژ بالاتر از نسل یک دارید جمع آوری کنید، ثانیاً همین نسل یک را هم تبدیل کنید به ۵ هزار و ۶۰۰ عدد.

هر بار که برای مذاکرات رفتند چه شد؟ یک گام عقب آمدند. این را می گویند جزو افتخارات است!!!

سه ماه مذاکره کردند از این هم عقب تر آمدند. گفتند سانتریفیوژها را که جمع کردید باید زیر ساخت هایش را هم جمع کنید. آقایان به دستور آمریکا کلشان را جمع کردند. شما سالن فردو را اگر الان مشاهده کنید کل سکوهایی که ایجاد کرده بودیم نابود کردند، سالن شده سالن فوتبال.

سوال: ما چه دادیم؟ همه چیز را اما چه گرفتیم؟ هیچ چیز. شما اقتدار را هم گرفتید.

الان تحریم ما در چه چیزی است؟ صادرات بنزین و نفت. باچه منطقی تحریم را شکستیم و بنزین صادر کردیم؟ با منطق مذاکره یا منطق مقاومت، منطق حاج قاسم سلیمانی؟ یک منطق، منطق دیپلماسی التماسی است و یک منطق، منطق دیپلماسی حاج قاسم، دیپلماسی عزت. کدام منطق است که می تواند تحریم ها را بشکند.

آقای کمالوندی در تاریخ ۲۳ تیر ۹۴ فرمودند ما در برجام دسترسی به اماکن نظامی را ندادیم، چون مقام معظم رهبری هم در ۱۳ فروردین فرموده بودند نباید این کار را انجام بدهید. بند ۷ دسترسی به اماکن نظامی است. آقای کمالوندی گفتند: حاج آقا اگر در برجام یک بار واژه نظامی را گیر آوردید من از کل حرف هایم بر می گردم. متن را نشان شان دادم. من نمی گویم این ها دروغ می گویند بلکه فرض این است

تحریم های زمان آقای سعید جلیلی یک پنجم تحریم های الان هم نبود. هیچ زمانی ما به اندازه این زمان تحریم نبودیم. اگر تحریم هم بود، ما تحریم ها را ظالمانه می دانستیم اما شما گفتید ما زبان دنیا را بلدیم، رفتید و تعهد دادید که تحریم ها بماند! این ها جزو افتخارات است؟

۲ دسته تحریم قرار بود برداشته شود تا در زمینه انرژی و صادرات نفت راحت باشیم و رابطه بانکی داشته باشیم. کی قرار بود این اتفاق بیفتد؟ روز اجرا. اجرا معنایش چیست؟ یعنی ایران تمام تعهداتش را انجام بدهد. آنها چک کنند که شما تعهداتتان را انجام دادید بعد تحریم برداشته شود. برداشتن تحریم ها در برابر این همه تعهدات انجام شده، انجام شد؟

۲۷ دی ۹۴ روز اجرا بود. در مطبوعات تیتراژ زدند: ایران بدون تحریم، صبح بدون تحریم. آقای روحانی گفتند: کاسبان تحریم ناراحتید از اینکه تحریم ها می خواهد برداشته شود. چه شد؟ رابطه بانکی برقرار شد؟ صادرات نفت مثلاً آزاد شد؟

در کتاب بدون هراس، خانم وندی ژرمن رئیس تیم مذاکره کننده آمریکا، آمده: «متن برجام را ما قبل از اینکه مذاکرات آغاز شود، آماده کرده بودیم.» نظر شما در این رابطه چیست؟

ژنو، لوزان و برجام را چه کسی نوشته است؟ مگر تیم مذاکره کننده نمی رود آنجا بحث کند؟ شرمن می گوید در سفر روحانی و ظریف به نیویورک من این بسته را تحویل شان دادم یعنی ۳ ماه قبل. یکی از دولت مردان در مجلس گفت: از این به بعد می خواهیم خودمان هم در توافق نامه دخالت کنیم. مگر تا آن موقع شما چه کاره بودید؟

لطفا نظراتان را در مورد تحریم ها بگویید.

آمریکا اعلام کرد: در برجام ۹۰ درصد هسته ای را گرفتند و در برجام آمده است که ۷۵ درصد تحریم ها دست نمی خورد!!! که در نهایت در ادامه مذاکرات، آقای ظریف تعهد داد، ۹۰ درصد تحریم ها برداشته نشود!





که اطلاع ندارند، این ها یکبار برجام را نخوانده اند.

در باب تحریم ها آقای ظریف در صحن غیرعلنی گفتند که هیچ جا در برجام کلمه تعلیق نیامده و هرجا تحریم ها آمده ما گفته ایم باید لغو شود. در صورتی که بعد از سخنان ایشان به آقای توکلیان و آقای نجابت نشان دادم که ۴ جا واژه تعلیق وجود دارد. وقتی به آقای ظریف گفتم گفتند من اصلا این ها را ندیده بودم.

آقا منافع ملت ایران را مادست چه کسانی داده ایم؟!

الان مجلس جدید چه نقشی برای جلوگیری و پیشگیری از این اتفاقات ایفا خواهد کرد و چه برنامه ای دارد؟

ما باید این دولت را حمایت کنیم تا به درستی از پس مشکلات کشور برآید. من همین جا از کل ملت ایران عذرخواهی می کنم. این وضع مسکن، وضع گرانی های لحظه به لحظه، گران شدن تمام اجناس، وضع دلار و.... آدم واقعا خجالت می کشد.

در حوزه هسته ای بنده یک طرح یک فوریتی دادم و دوستان هم امضا کردند و دلیل آن هم قطعنامه شورای حکام علیه ایران بود. از بس عقب نشینی کردیم آن ها حریص تر شده اند.

ما گفتیم که ایران اجرای پروتکل الحاقی را متوقف کند چرا که اجرایش داوطلبانه بوده و به صورت قانون نیست. پروتکل الحاقی را شاه نپذیرفت. بعد از انقلاب نهضت آزادی رئیس سازمان انرژی اتمی نپذیرفت. دهه ۶۰، دهه ۷۰ و ۸۰ هر آدمی آمد، نپذیرفت. همین که

آقای روحانی و آقای ظریف سال ۸۲ آمدند، پذیرفتند.

در برجام آقایان به ۶ نوع نظارت تعهد دادند. هیچ کشوری در دنیا این را نپذیرفت و فقط برای تحقیر ملت ایران در برجام آمده. «آنچه که در برجام آمده است مختص ملت ایران است و نباید به عنوان یک قانون برای هیچ یک از کشور های دنیا تلقی شود. کلیه ی مفاد و اقدامات مندرج در این برجام صرفا برای اجرای آن بین گروه ۵+۱ و فقط جمهوری اسلامی ایران می باشد و نمی بایست به منزله ایجاد سابقه برای هیچ دولت دیگری یا برای اصول بنیادین حقوق بین الملل و تعهدات عدم اشاعه سلاح هسته ای و یا سایر اسناد مربوطه و یا جزو اصول بین المللی نباید تلقی گردد.» این متن برجام است.

در جامعه هم این سوال مطرح میشد برای خیلی ها که درواقع اگر ما به فرض به یک نقطه ای می رسیدیم که می توانستیم این مسیر را پیش نرویم، راه جایگزین چه چیزی بود؟ آیا به جز برجام راه جایگزینی داشتیم؟

جنگ را در نظر بگیرید. بنی صدر می گفت ما زمین می دهیم زمان می گیریم. حالا فرض کنید ما گفتیم خرمشهر رو هم بدید، آن جا رو هم بدید، دیگه راه دیگه ای نداشتیم. راه دیگه چی بود؟ چرا داریم. ایستادیم، مقاومت کردیم، دشمن را هم بیرون انداختیم. آقا راه چاره نداری، دستانت رو باید بالا ببری!! نه بایست، آمریکا را شکست میدهی. همین الان بنزین را آقا نمیشود

صادر بکنی. چرا شد، راه دیگه ای هم داشت...

شما مگر نمی گوید بهترین کار این بود؟ اصلا حرف شما درست است، اگر ما برجام رو انجام نمیدادیم تحریم ها برداشته نمیشد. برجام رو انجام دادید، چی شد؟ تحریم ها برداشته شد؟ راه جایگزین نداشتید این راه را بایست میرفتید؟ این که تحریم ها را پنج برابر کرد و زندگی مردم را به خاک سیاه نشاند.

اگر بخواهیم آمریکا را در بخش اقتصادی شکست بدهیم باید از زیر یوغ دلار خارج شویم راه این است برای حل مشکل چرا با کشورهای منطقه قرارداد نمیبندید؟ آقای زنگنه در مجلس می گفت عراق دیر پول میدهد، مگر شما از کره جنوبی و انگلستان پول گرفتید!!

شاهد هستیم در رسانه ها برجام را تصمیم نظام اعلام می کنند و می گویند که رهبری دخالت داشته و برجام را تایید فرموده اند و کسانی هم که خودشان را پشت عنوان رهبری و حاج قاسم سلیمانی پنهان می کنند، نظر تان چیست؟

مقام معظم رهبری قبل از اینکه برجام را امضا کنند فرمودند من در جزئیات مذاکرات مداخله نمی کنم. پس اینکه کسی بگوید رهبری در جزء به جزء برجام دخالت داشته، اینطور نیست. گفتند من یکسری خطوط قرمز دارم که به مذاکره کنندگان گفتم رعایت کنید. آقای ظریف آمد پیش من گفت برخی از خطوط قرمز آقا را هم نتوانستیم رعایت کنیم.

قرمزشان رعایت نگردید. پس چه کسی بود؟ آقای شمشانی دبیر شورای امنیت ملی در کمیسیون امنیت ملی مجلس گفتند ۵ نفر پشت برجام بودند، آقایان حسن روحانی، ظریف، علی لاریجانی، ولایتی و گاهی هم من.

**خیلی ممنون هستیم از شما بابت این گفت و گو...
صحبت پایانی هم اگر دارید بفرمایید.**

بنده هم از شما تشکر میکنم و انشاءالله همیشه این روحیه حق طلبی در نسل جوان ما زنده بماند. با آرزوی موفقیت.

بردند. از ویژگی های حقوقی و بین المللی قطعنامه سازمان امنیت این است که الزام بین المللی دارد. سپس برجام تحت عنوان قطعنامه وارد ایران شد. در نتیجه کسی در برجام دخالت نداشت، حتی قرار نبود برای یک بررسی جزئی به مجلس بیاید.

آقای لاریجانی فرمودند: نماینده ها نباید هیچ کاری کنند برای اینکه پرونده هسته ای را رهبری گفته اند به شورای امنیت ملی بدهید.

وقتی پیگیری کردیم از نماینده رهبری در شورای امنیت ملی، گفتند یک ثانیه هم به شورای امنیت ملی نیامده.

مجلس در تصویب دخالت نداشت، شورای امنیت دخالت نداشت، رهبری در جزئیات وارد نشدند و خطوط

آقای ظریف گفت سردار سلیمانی با ما هفته ای جلسه داشتند و با هم هماهنگ بودیم. خوب آقای ظریف شما بودجه سپاه قدس رو تقویت می کردید یا کاهش می دادید؟ اصلاً راضی بودید که در سوریه یا عراق باشند؟ سوال میکنم آقای ظریف. شما در جلسات شورای ملل با معاونین خودتان همان اوایل که داعش آمده بود، از اینکه ایران در سوریه است دفاع میکردی؟

آقای ظریف CFT و FATF را مگر دنبالش نبودید؟ مگر اسم حاج قاسم و تحویل حاج قاسم در آن نیست؟

چرا مجلس جلوی تصویب برجام را نگرفت؟

۶ روز بعد از امضا کردن برجام آن را در ذیل قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت



این پرنده در قفس نمی خواند...



مریم سبحانی

دانشجوی رشته دندانپزشکی

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

دادن آزادی مطلق و توقف از حرکت و تکامل است.

نزد این مکتب اعتقاد به خدا نیز نوعی اسارت و مانع رشد و تکامل انسان‌ها معرفی شده است؛ زیرا اولاً اعتقاد به خدا مستلزم اعتقاد به قضا و قدر است و اعتقاد به قضا و قدر هم مستلزم اعتقاد به جبر می‌باشد و جبر نافی آزادی است. ثانیاً اعتقاد به خدا

ترین نیازهای زندگی روزمره‌ی بشر از جمله امنیت و آرامش باشد. اما بدیهی است که آزادی مطلق امکان ندارد و لازمه‌ی طبیعت جامعه این است که آزادی‌ها محدود شود. این دیدگاه حتی در بسیاری از مکاتب غرب وجود دارد.

در غرب زمین مکاتب فلسفی پیدا شد که پرچم آزادی را به دست خود گرفت و آن را معیار کمال انسانی و ارزش ارزش‌های بشر شمردند؛ مکتب اگزیستانسیالیسم یکی از این مکاتب به شمار می‌آید. اساس این مکتب این است که: «انسان تنها موجودی است که در این عالم آزاد آفریده شده است و محکوم هیچ جبر و ضرورت و تحمیلی نیست.»

این مکتب می‌گوید: «هر چیزی که بر ضد آزادی و منافی با آن باشد انسان را از انسانیت خارج و بیگانه کرده است انسان بالذات آزاد آفریده شده است اگر انسان خودش را به چیزی ببندد و به آن تعلق و وابستگی پیدا کند و بنده و تسلیم چیزی باشد از انسانیت خارج شده است؛ زیرا اولاً در آن صورت همیشه به یاد محبوب و مطلوبش است و از خود غفلت می‌کند و ثانیاً این تعلقات باعث می‌شود که انسان از ارزش‌های انسانی خود غافل شود و همه‌ی توجهش به ارزش‌های آن شیء معطوف گردد و این رفتار مایه‌ی اسارت انسان و از دست

مقدمه: سال‌ها پیش در سالروز واقعه‌ای در تهران، این جملات شنیده شد: «اگر دین هم در برابر آزادی قرار بگیرد، این دین است که باید محدود شود، نه آزادی!... اگر دین می‌خواهد بماند، باید حد اقل به مقولات حقوق بشر تن دهد.»

یک شخصیت شناخته شده با لباس روحانیت (البته که باید فرمول انظر الی ما قال و لاتنظر الی من قال پایبند بود) در ملا عام، در برابر مردم عادی، دانشجویان و... از یکی از والاترین ارزش‌های انسانی در دین اسلام و سایر ادیان سخن می‌گوید؛ صدای جیغ و کف جمعیت بلند می‌شود، چهره‌ی سیاسی مذکور با حرف‌هایی از جنس پروپاگاندای خاکستری به اسطوره‌ی آزادی تبدیل می‌شود و جمعیتی در ستایش آزادی، در قفس اسیر می‌شوند:

در میان زنجیر و فضای آزادی
در میان قفس طلایی روزگار
گمشده آواز در آوار صدا
می‌خوریم دانه و می‌خواهیم...

شاید بهتر باشد حین کف و سوت و جیغ زدن‌ها و یا بعد از گذراندن جو -!- الی ما قال نظری کنیم!

اسطوره‌ی آزادی مذکور به آزادی مطلق اشاره کرده است، آزادی بعنوان هدف غایی و اسلام سدی در برابر آن...! تعریفی از آزادی که حتی نمی‌تواند تأمین‌کننده‌ی اولیه

بدبختی من نیست ولی آیا معنای این، مسئولیت در برابر دیگران هم هست که بگویم من در انتخاب خود مسئولم چیزی را انتخاب کنم که به نفع دیگران هم باشد؟

آزادی عقیده، نوعی دیگر از آزادی است که جولانگاه مناظرات و اختلاف آرای اندیشمندان و متفکران شد. عقیده مطلق، آزاد نیست بلکه حد و مرز دادن به آزادی عقیده امری لازم و ضروری است؛ زیرا اولاً عقیده‌ای که انسان انتخاب می‌کند همیشه بر مبنای تفکر و اندیشه نیست بلکه اغلب عقاید بر اساس تقلید و پیروی کورکورانه از اکابر و بزرگان و پدر و مادر و یا از محیط است و نیز گاهی بر اساس دل و احساسات عقیده‌ای بسته می‌شود و از آن جهت که دلبستگی‌ها موجب تعصب، جمود، خمود و سکون است بشر نمی‌تواند در عقیده مطلقاً آزاد باشد.

ثانیاً عقیده جلوی فکر و آزادی در تفکر را از انسان می‌گیرد؛ زیرا وقتی که دل بسته شد چشم بصیرت، کور و گوش بصیرت کر می‌گردد.

ثالثاً، عقاید غلط باعث اسارت انسانها و خروج آنها از مسیر انسانیت می‌شود و به خاطر انسانیت و حقوق انسانیت باید این زنجیرها را از دست و پای او باز کرد مانند طبیبی که آزادی انسانهایی را که از خارش بدن لذت می‌برند می‌گیرد و به طبابت آنان می‌پردازد.

در شماره‌های بعدی با نگاهی جزئی‌تر به آزادی غرائز خواهیم پرداخت.

آزادی اگر بخواهد شامل کمال موجود هم باشد یعنی شامل چیزی که مرحله‌ی تکاملی آن موجود است بر این معنا که من حتی از مرحله‌ی تکاملی خودم آزاد هستم مفهومش این است که من از خود کامل ترم و خود ناقص‌تر من از خود کاملتر من آزاد است این آزادی بیشتر انسان را از خودش دور می‌کند؛ در این مکتب میان وابستگی به غیر و بیگانه با وابستگی به خود یعنی وابستگی به چیزی که مرحله‌ی کمال خود است تفکیک نشده است.

در اگزیستانسیالیسم بین هدف و وسیله اشتباه کرده‌اند آزادی برای انسان کمال است ولی آزادی کمال وسیله‌ای است نه کمال هدفی؛ هدف انسان این نیست که آزاد باشد ولی انسان باید آزاد باشد تا به کمالات خودش برسد.

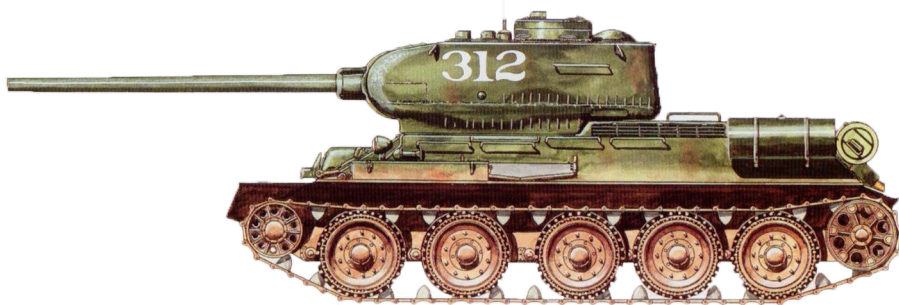
بعضی جهان بینی‌ها تعهدآور است مانند جهان بینی توحیدی ولی برخی چنین نیست مانند اگزیستانسیالیسم که می‌گویند من چون آزادم مسئول خود هستم ولی این آزادی فقط معنایش این است که دیگری مقصر بدبختی من نیست حداکثر معنای این حرف این است که هیچ عاملی مقصر

مستلزم ایمان به خدا و ایمان به خدا یعنی تعلق و وابستگی که با آزادی انسان‌ها نیز تعارض دارد. به تعبیر دیگر اگر تعلق و وابستگی روحی به چیزی نوعی بیماری و موجب محو ارزش‌های انسانی است و عامل رکود و توقف و انجماد به شمار می‌رود چه فرقی می‌کند که آن چیز ماده باشد یا معنی، دنیا باشد یا عقبی و بالاخره خدا باشد یا خرما. اگر نظر اسلام در جلوگیری از تعلق به دنیا و مادیت حفظ اصالت شخصیت انسانی و رهایی از اسارت بوده و می‌خواسته انسان در نقطه‌ای متوقف و منجمد نگردد می‌بایست به آزادی مطلق دعوت کند و هر قید و تعلق را کفر تلقی کند.

در نقد این دیدگاه می‌توان گفت، تعلق یک موجود به غایت و کمال نهایی خودش بر خلاف نظر آقای سارتر (از فیلسوفان اگزیستانسیالیسم) از خود بیگانه شدن نیست بیشتر در خود فرو رفتن است یعنی بیشتر، خود شدن است؛ آزادی اگر به این مرحله برسد که انسان حتی از غایت و کمال خودش آزاد باشد یعنی حتی از خودش آزاد باشد این نوع آزادی، از خود بیگانگی می‌آورد این نوع آزادی است که بر ضد کمال انسانی است.



تانک های سوخته



حامد جعفری

دانشجوی رشته پرستاری

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

ها که نمی کردیم، تا وقتی که من مریض شدم، بهم نگفته اند ولی خودم شنیدم که گفتند سرطان خون، گرفتید، دوستم هم همین مریضی را گرفته بود.

وقتی که رفته بودیم پیش دکتر همین که فهمید دیاله زندگی می کنیم از تانک های سوخته پرسید که دیده ام شان، و من گفتم کل روز را در بازی با آن ها می گذرانیم بعد رو کرد به پدرم که دیگر نگذارید به تانک ها نزدیک شود، به بقیه هم بگویید نروند نزدیکشان، دکتر اخمو. بعد گفت: بی پدر ها این جا را با اورانیم ضعیف شده شخم زده اند، همین شده وضع سرطان و چه و چه.

خواهرم بغلم نشست، آرام ازش می پرسم: بی پدرها کیان؟ یواش می گوید: آمریکایی ها.

ماتم نشسته بر صورت همه و هیچ کس هم چیزی نمی گوید و من هم نمی دانم چه اتفاقی افتاده و این شیون ها برای چیست، پدرم نشسته روی پله ها و من هم از دم در خانه، کز کرده ام پشت دامن خواهرم، اشاره می کنم تا خم شود و می پرسم چه شده! خواهرم دستم را می کشد و می برد توی خانه و روی زانو می نشیند تا صورتش مقابل صورتم باشد و می گوید: به هیشکی نگی، بچه ی راحیل مرده!

مادرم می گوید: «بچه شان ناقص بوده می گویند جنی شده که بچه این جور بوده. راحیل از ترس و گریه خوابش نمی برد. من هر چه می گویم نه باور نمی کند فردا می بریمش دکتر باید بهش بگوییم، شاید یک چیزی گفت این زن آرام شد». من هم باهاشان می روم، مادرم قول داده!

دکتر چند سوال از راحیل پرسید که من نفهمیدم چیست و آخر هم گفت به خاطر تانک های سوخته است، عه تانک های سوخته! تا یک سال پیش کار ما بازی با تانک های سوخته بود، از سر و کول شان بالا می رفتیم، چشم می گذاشتیم و چه کار

مادر و خواهرم رفته اند خانه ی همسایه مان، همه ی زن های عشیره جمع شده اند آن جا. نشسته ام روبه روی پنجره ی رو به کوچه، دست هایم را تکیه زده ام زیر چانه و بیرون را نگاه می کنم، انگار که روضه خانگی برقرار باشد زن ها همین طوری می آیند خانه ی راحیل؛ راحیل و ساعد چند سالی هست که ازدواج کرده اند، مادرم می گفت از بچگی ناف راحیل را برای ساعد بریدند، بعد از دو سالی که در ارتش خدمت می کرد آمد و رفتند سر خانه زندگی شان.

راحیل و ساعد چند ماهی پیش تر نیست که آمده اند همسایگی ما، قبل تر خانه شان لب جاده بود، ما می رفتیم آن جا بازی.

دیروز بود که راحیل را به خانه آوردند، ساعد و ام و هب زیر بغل اش را گرفته بودند و به خانه بردند، از همان وقت صدای گریه و ناله پیچیده، همان موقع مادرم رفت تا ببیند چه بلایی سرشان آمده، راحیل چند وقتی بود که بار شیشه داشت و ساعد منتظر به دنیا آمدن اولین بچه اش بود؛ معلوم بود که چه قدر هوایش را داشت، این مدت هم سر از پا نمی شناخت.



دختر خردسال یمنی که برای بردن آب رفته بود توسط تک تیرانداز سعودی هدف قرار گرفت و شهید شد. برادرش در حال کشیدن پیکر وی مشاهده می شود!

آمریکا در جنگ خود در عراق از گلوله های حاوی اورانیوم تضعیف شده برای حمله به مناطق غیر نظامی استفاده کرد که کودکان، قربانیان اصلی این حمله ی وحشیانه بودند



کلاه قاضی، دم روباه چی میگه؟!



از تاریخ ۱۶ اسفند سال ۹۷، دستگاه قضایی ایران قاضی القضاات جدیدی را بر مسند خود دید؛ سید ابراهیم رئیسی. این انتخاب پس از انتخابات سال ۹۶ حساسیت هایی را از طرف جبهه اصلاحات به همراه داشت که در ادامه به چرایی این موضوع پرداخته می شود.

سید سینا آذریون

دانشجوی رشته دندانپزشکی
دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

دندان طلایی تعلقی می گیر د به:

۲- کاشتن بذر امید به عدالت در دل اکثریت جامعه:
اینکه عملکرد قوه قضائیه به گونه ای بوده که هر شخص با هر گرایشی، زمانی که احساس می کند مورد ظلم قرار گرفته است، میدانند که می تواند درد خود را به صورت مستقیم با رأس قوه قضائیه در میان بگذارد و به طرق مختلف ایشان و دستگاه قضا را همراه داد خواهی خود را کنار هم قرار دهد، نشان دهنده ایجاد بذر امید به عدالت و کاشتن آن در دل توده مردم است.

بارها مشاهده شده از طیف های مختلف سیاسی یا حتی توده عادی مردم با مخاطب قرار دادن مستقیم رئیس قوه قضائیه و یا دستگاه قضا خواستار داد خواهی این نهاد شده اند که همین موضوع نشان دهنده امیدواری بزرگ مردم و حتی مسئولین به داد خواهی است که این مورد یک سرمایه بزرگ اجتماعی برای قوه قضائیه در دوران حجت الاسلام والمسلمین رئیسی محسوب میشود.

۳- بهبود آماری عملکرد قوه قضائیه:
در این مورد نیز میتوان به دستگاه قضا نمره مثبتی داد و از تحول صورت گرفته قدر دانی کرد. از کاهش ۲۸ درصدی تعداد چک های برگشتی تا راه اندازی سامانه پرداخت آنلاین هزینه های قضائی و حرکت دادن قوه قضائیه به سمت مجازی شدن و مواردی مشابه که همگی باعث می شوند که قوه قضائیه پویایی بیشتری نسبت به سابق را تجربه کند. در این بخش نیز سابقه ارزشمند ریاست قوه قضائیه باعث

حالا چرا کلاه قاضی یا دم روباه؟!
برای بررسی عملکرد این قوه در دوره قاضی القضاات جدید از دو چارچوب کلی استفاده میکنیم؛
۱- کلاه خودمان را قاضی کنیم و از نظرات جناحی متعصبانه دوری میکنیم
۲- از دم روباه به عنوان شاهد استفاده نمی کنیم.

از حدود ۱.۵ سال پیش که این دوره آغاز شده تا به الان یکسری موارد رخ داده است که تیتروار به آنها می پردازیم:

۱- عملکرد فرا جناحی قوه قضائیه:
یکی از حساسیت های به وجود آمده در پی انتخاب آقای رئیسی به عنوان رئیس دستگاه قضا پس از انتخابات سال ۹۶، گرایشات سیاسی ایشان بود که با عملکرد فرا جناحی دستگاه قضا چندان سازگار به نظر نمی رسید اما اکنون که ۱.۵ سال از عمر ریاست جدید ایشان می گذرد دیگر چنین انتقادی چندان مطرح نیست و گواه این موضوع را نیز می توان در سخنان مدیر مسئول روزنامه شرق و هم چنین شماری از رجال اصلاح طلب مشاهده کرد. البته با این حال هستند افرادی که در راستای اهداف خود این عملکرد فرا جناحی دستگاه قضا را زیر سوال می برند با این عنوان که چرا اکثر متخلف ها از جناح ما هستند!! و آنقدر درگیر این حباب خود ساخته هستند که حتی کار کرد و وظیفه دادستان را ندانسته و این پرسش را مطرح می کنند که از این شخص که شکایت شخصی نشده پس چرا او را دستگیر و مجازات میکنید!!

می شود که این حرکت با سرعت بیشتر و در سمت بهتری حرکت کند.

۴- تعامل با رسانه، انتقاد پذیری و سعه صدر بیشتر قوه قضائیه در دوران جدید:

«به یاد ندارم که روزنامه، مجله یا نشریه‌ای در دوره تصدی بنده به عنوان مسئول دستگاه قضا تعطیل شده باشد» این جمله حجت الاسلام والمسلمین رئیسی در گفت و گوی تلویزیونی است که نشان دهنده انتقاد پذیری بالای قوه قضائیه و هم چنین سعه صدر دستگاه قضا، در برخورد رادیکال با رسانه های تصویری و نوشتاری است در حال حاضر، انتقادات به دستگاه قضا بسیار بیشتر از گذشته به گوش می رسد و در مقابل دستگاه قضایی نیز خود را به شفافیت و پاسخ گویی بیشتر موظف میداند که این موضوع نیاز پویایی هر چه بیشتر قوه قضائیه است و البته امتیاز مثبت بزرگی برای دستگاه قضا محسوب می شود.

در این راستا البته انتقاداتی به روابط عمومی و هم چنین سخن گوی قوه وارد است برای مثال در ماجرای حکم اعدام سه جوان متهم به ایجاد اختلال در امنیت مردم، عملکرد ضعیف قوه قضائیه باعث ایجاد یک حباب از جهل شده بود که فرصتی برای جولان جریان های سیاسی مخالف نظام ایجاد میکرد که متاسفانه باعث جریحه دار شدن احساسات مردم نیز شد.

قوه قضائیه باید در چنین امور مهمی شفافیت بسیار بیشتری به خرج دهد و اطمینان را به مردم منتقل کند و نه اینکه آنقدر در سکوتی مرگبار وارد شود که مردم

برای فهمیدن حقیقت متوسل به شبکه های فارسی زبان خارج از ایران شوند. در حقیقت صدا و سیما و امور رسانه ای ایران به قدری خشک و خالی به مسائل درونی نگاه می کند و چنان ایرانی را به نمایش می گذارد که با ایرانی که در آن قدم می زنیم آنقدر تفاوت چشمگیری دارد که شخص احساس می کند اگر می خواهد بداند حقیقت واقعا چیست مجبور است از رسانه های فارسی زبان خارجی اطلاعات را کسب کند و به دلیل اینکه آن اطلاعات به واقعیت زندگی شخصی خود نزدیک تر میبندد به آن اعتماد می کند و آنها نیز میدانند چگونه از این اعتماد به سمت اهداف خود استفاده کنند و این پاس گل تلایی را خودمان به آنها می دهیم.

این ایراد اساسی نه فقط به قوه قضائیه بلکه به تمامی ارکان نظام وارد است و باید نظام درک کند که در سال ۲۰۲۰ جایی برای سانسور کردن های دهه شصتی وجود ندارد و نباید اعتماد مردم به مسئولان را خود بادست خود از بین ببرد.

۵- اقدامات اقتصادی قوه قضائیه:

مهم ترین موضوع این روزهای کشور عزیزمان ایران، موضوع اقتصاد است به طوریکه هر شخص و گروهی که بتواند به هر نحوی تاثیر مثبتی بر جریان اقتصادی کشور داشته باشد، محبوب توده مردم می شود که البته این محبوبیت، محبوبیت صادقی است. قوه قضائیه در موضوع اقتصاد دو رویکرد مهم در پیش گرفته است اولین رویکرد، رویکرد قهریه و برخورد جدی با فساد و فساد خیزی است

و دومین رویکرد، رویکرد سازندگی با حمایت های قضایی از تولید کنندگان داخلی است.

هر دوی این اقدامات در راستای بهبود شرایط اقتصادی کشور لازم است و باید با جدیت بیشتری نیز دنبال شود تا مردم قوه قضائیه را حافظ بیت المال خود و هم چنین تولید کنندگان این نهاد را تضمین کننده امنیت شغلی خود بدانند برای هر کدام از این رویکرد ها مثال های متعددی وجود دارد از فساد زدایی قوه قضائیه از درون خود با پرونده طبری و هم چنین جلوگیری از توقیف تولیدی ها به علت عدم پرداخت اقساط خود به بانک ها در این مورد و البته موارد قبلی همکاری سایر قوا مورد نیاز است. برای مثال قوه مقننه باید با وضع قوانین جدید و ابطال قوانین فساد زا از مرحله وقوع جرم پیش گیری کند که این مورد یکی از جملات همیشگی دستگاه قضایی ست که باید آخرین مرحله قوه قضائیه باشد و قبل تر از آن باید کارهای بسیاری انجام شود تا کار به قوه قضائیه نرسد و البته اگر برسد باید با نهایت دقت و انصاف و اقتدار عمل شود و عدالت در راس امور قرار داشته باشد.

مواردی که شنیدن اخبار آنها همه مردم ایران را به داشتن ایرانی عادل و ترسناک برای قانون گریزان امیدوار می کند

در نهایت این دست از اقدامات باید با حمایت توده مردم همراه شود تا این فشار مثبت از پایین بتواند بر فشار های منفی بالا که مقابل حرکت صحیح قوه قضائیه ایستاده اند مبارزه کند.

به امید ایران عادل و سر بلند





این روزها با امید، امیدهایمان را سر می برند...

بن بست

تدبیر و امید

tadbir va omid Dd.end

۱۳۹۲-۱۴۰۰

علی عمرانی

دانشجوی رشته دندانپزشکی
دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

دندان پوشیده تعلق می گیرد به:

بگذارید برویم و از اول راه، مسیر این کوچه را پیش برویم؛ در ابتدای راه با یک کوچه پهن، زیبا، سرزنده و شاداب، با کلی شور و شوق و با دیوارهایی پر از شعارهای رنگارنگ که عمیقاً هر ذهن خسته ای را جلا می بخشد مواجه هستیم: رونق اقتصادی، بازگشت ارزش به پول و پاسپورت ملی، بهبود صنعت گردشگری، جذب سرمایه های خارجی، مذاکره، برجام، امید، آزادی، گشایش، صلح و ... کمی پیش می رویم...

رفته رفته کوچه تنگ و تنگ تر می شود دیگر شادابی اولیه به چشم نمی آید. حتی شعارهایی که پیش از این تنها نقش هایی بر روی دیوارها بود و هیچ نمود عملی در کوچه نداشتند نیز کمتر اثری از آن ها باقی است. البته گهگاهی با برخی از این شعارها از قبیل گشایش های اقتصادی فضای کوچه مزین می شود اما دیگر کوچه رنگ و بوی خود را از دست داده، انگار روح کوچه خسته شده و حتی می شود گفت کوچه دیگر نایی برای

کلمات پشت سر هم در ذهنم تکرار می شوند: اتحاد، امید، هویت، آزادی، پیروزی و دوباره و دوباره اتحاد، امید، ...

اما طولی نمی کشد که این کلمات جای خود را با پرسش های فراوان عوض میکند: اتحاد به چه قیمت؟ امید به چی؟! کدام هویت؟ کدام آزادی؟ آزادی خیانت؟! کدام پیروزی؟ پیروزی شکست برای عامه مردم؟! بگذریم... دردهایمان که یکی دو تانیست، ولی این بار قصه فرق می کند...

صحبت های الان من، حرف های من نیست بلکه حرف دل یک نسل از جامعه ماست؛ نسلی که تمام امید و آرزوهایش را در کوچه بن بستی به نام "تدبیر و امید" جا گذاشته. کوچه ای که نه راه پیش دارد و نه راه پس.

شعارها و دروغ و نیرنگ‌های خود نتیجه انتخابات را به گونه‌ای رقم بزنند که تنها عده‌ای خاص ذی نفع باشند و عموم جامعه در مشکلات و سختی‌ها غرق شوند.

دیگر زمان آن رسیده که این قطار جمهوری اسلامی در کابینه خود افرادی با اعتقادات و عملکرد انقلابی، جوانگرایی و با توانایی حل مشکلات را جای دهد تا بلکه مقداری خسارت‌های وارده و عقب‌گردهایی که در این ۸ سال اخیر متحمل شده را جبران کند و بتواند به سمت مقصد خود که تشکیل تمدن نوین اسلامی با ظهور منجی موعود است حرکت نماید.

این روزها امید نه تنها حیات بخش و هویت دهنده نیست، بلکه به سان یک قاتل بی رحم در کمین می‌ماند...

ادامه دادن ندارد. با انبوهی از شعارها محصور شده و در انتها نیز به بن بست ختم شده است.

گفته بودم این بار قصه فرق میکند، آری، چاره‌ی این امر در دستان ماست، مایی که در جامعه به عنوان افراد تحصیل کرده شناخته می‌شویم.

این ما هستیم که باید افرادی را که صرفاً شعارهای دلنشینی می‌دهند و جز سیاست ملت‌مسانه خود در برابر کشورهای غربی که بارها با شکست مواجه شده، راه دیگری ندارند کنار بگذاریم و این بار به افرادی که با عملکرد درست خود و اتکا به قدرت داخلی و جوانان با استعداد میهن خودمان توانایی حل مشکلات را دارند میدان دهیم و در ادامه راه باید این موضوع را برای عوام تبیین کنیم.

این ما هستیم که نباید اجازه دهیم شیادان انتخاباتی با

آری، این روزها با امید، امیدهایمان را سر می‌برند

علی برکت الله...





داستان یک ادعا

مقدمه ای برای حوادث و رویدادهای
دلخراش پس از انتخابات سال ۸۸

محمد جواد آزمون

دانشجوی رشته علوم سیاسی

دانشگاه شهید بهشتی (ره)



واقعیت بزنند و آنچه را برداشت کنند که خود می پسندند و خلق عظیمی را با خود همراه کنند.

در این نشریه قصد داشتیم تا بازخوانی دقیق و متعهدانه از فتنه ۸۸ در حد بضاعت مان داشته باشیم و روایت صحیح را به خوانندگان عزیز منتقل کنیم تا مانع تحریف شویم.

انشاءالله که در راه رضای خدا باشد و مایه ی برکت.

فتنه ۸۸ همانطور که از نامش پیداست فتنه و آزمایشی بود که به سبب آن تعداد کثیری از خواص غربال شدند. بعضی ها از چشم خدا و مردم افتادند و سقوط کردند و برخی نیز در چشم خدا عزیز شدند.

انشاءالله در شماره ی بعدی به صورت مفصل به فتنه سال ۸۸ خواهیم پرداخت و زمینه ها، اتفاقات و پیامدهای آنرا بررسی خواهیم کرد.

نکته دیگری که باید در مورد بازخوانی تاریخ در نظر داشت این است که آن بازخوانی حتماً یک بازخوانی صحیح و متعهدانه باشد تا دیگران نتوانند آن را تحریف کنند. باز به حادثه عاشورا مراجعه کنیم؛ اگر امام زین العابدین و حضرت زینب و سایر اسرا روایت دقیق و صحیح از حادثه کربلا متعهد منتقل نمی کردند، دشمن روایت خود را غالب می کرد، آن موقع دیگر مشخص نبود که بعد از ۱۴۰۰ سال خیل عظیمی از مردم در سالگرد این اتفاق به سوگ و عزاداری بنشینند.

در تاریخ معاصر نیز اهمیت روایت دقیق به همان میزان وجود دارد. برای مثال در قضیه کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دکتر مصدق شاهد روایت های غیر دقیق نیز در کنار روایت دقیق هستیم. روایت های غیر دقیقی که بعضاً کل حادثه را واژگون می کند که این باعث می شود روایت دقیق، بیشتر غبار آلوده شود و تاریخ را آن جور که باید نتوان شناخت.

این موضوع باعث می شود تا فرصت طلبان و سوء استفاده گران دست به تحریف

در قرآن کریم و روایات صادره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بسیار بر مطالعه تاریخ تاکید شده است و همچنین حجت و استدلال عقلی نیز این موضوع را تایید می کند اما مهمترین وجه اهمیت تاریخ و تاریخ خوانی را می توان در عبرت گیری از آن قلمداد کرد.

هر انسانی می تواند با شناخت گذشته و سیر آن حوادث آینده را بهتر پیش بینی کند و جایگاه خود را بشناسد تا دچار خسران نشود. برای مثال یکی از دلایل تکریم و اهمیت عزاداری در محرم و صفر این است که ما با مطالعه تاریخ و حوادث دهه پنجاه و شصت هجری قمری نسبت به جریانات و اتفاقات معرفت بیشتری پیدا کنیم تا از آن عبرت بگیریم و بصیرت بیشتری نسبت به زمانه و جایگاه خودمان داشته باشیم تا خدای نکرده عاقبتی سوء پیدا نکنیم.

حال این عبرت گیری فقط مختص به بازخوانی حادثه عاشورا نیست بلکه می توان از تمامی اتفاقات و حوادث گذشته درس گرفت تا آینده را بهتر پیش بینی کنیم و متناسب با آن عمل کنیم.



کسی گفت حجاب...؟!

صبا اولیایی

دانشجوی رشته دندانپزشکی

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

من راه گم کرده بودم...

*دخترم موها تو بذار تو! اینجا عروسی نیست که با این سر و وضع اومدی.

حالت تهوع داشتم، توده ای از انزجار را باید بالامی آوردم...
*حیف نیست شکل و شمایل به این جذابی داری، نشون نمیدی؟
*عزیز من، مانوت خیلی تنگه، لطفا بفرمایید حراست، شما فعلا نمیتونید واردشید.

*ولم کن خانوم! بسه دیگه! ما اگه این تیپی هستیم، واسه دل خودمونه، به چه حقی اسم "محتاج توجه" میداری رو من؟ پوشش خودمه! به شما چه؟

*دخترم، این پوشش واقعا زننده ست. مناسب محل کار شما نیست. دفعه بعدی جدی برخورد میشه ها!

*شما متوجهی اصن چی داری میگی؟ مگه پسر جماعت چیه که یه تار موی بیرون من بخواد روش اثر بذاره؟ خجالت نمیکشین حرمت اینارو اینجوری زیر پا میذارین؟

تاریکی، فریاد، فریاد، فریاد...
چند قدم جلوتر، کسی را میدیدم، شبیه خودم بود، نه صبر کن، انگار خود من بود!
زیبا بود، خیلی زیبا بود...

جاده تاریک بود و انتهای مسیر، تا دور دست ها پوچی دیده میشد. از گوشه کنار جاده، صداهایی میشنیدم، صداهایی آشنا و غریبه. صدای بعضی ها تبدیل به هاله ای از تصویرشان میشد و بعد یکهو محو میشد. درون خودم مچاله شدم، میخواستم گریه کنم، داد بزنم، فرار کنم، اما انگار صدایی در درونم خفه میشد، ترسی مبهم وجودم را فرامیگرفت، صداها بلند تر میشدند:

*تو که انقدر خوشگلی یه دو تا تل بنداز بیرون این شال رنگ مرده تم بده عقب صورتو ببینیم بابا چیه آخه خودتو خفه کردی!
*اینجوری که تو خودتو شبیه پیرزنا نشون میدی، فکر کردی شازده پسرای دور و برت نگات میکنن؟
*ببین، این ترکیب رنگ خیلی جذابه! موها تم چند لایه آبی و طوسی کن بنداز جلو شالت، ماااه میشی!

گوش هایم را محکم گرفته بودم، اما صداها تا اعماق وجودم نفوذ میکردند:

*خانومم مانوت کوتاها، برگرد عوض کن.
*این ساق پاها توانداختی بیرون، یکم زشت نیست خوشگل خانوم؟

تنش، تنگ و تنگ و تنگ تر...
نفس نفس میزد، بغض کرده بود، میخواست فریاد بزند: کمک!
اما انگار کلمات در گلویش گیر میکردند، راه را می بستند،
خفه اش میکردند...

صبر کن، چه اتفاقی افتاد؟
تاریکی روی سرش نقش بست، دیگر تنگ نمیشد، شبیه...
شبیه یک چادر بود، چادری که از جنس صداها بود، چادری
که مانند کتاب قصه ای، تمام درد هارا در خود نثر کرد، به قلم
زیبایی، به قلم عشق، به رنگ یک ناجی... مثل کسی یا چیزی
که همه چیز را جارو کند و با خود ببرد، مثل دریایی که همه را
در خود ببلعد و آرامش را به نگاهت منعکس کند...

دیگر زیبا نبود، زیباترین بود.
او تمام جاده را دویده بود...
"من" تمام جاده را دویده بودم،
اما تاریکی، قبل از من رفته بود...
شاید چادرم
تاریکی را
ربوده بود...

نشسته بود جلوی آینه، شالش را تنظیم میکرد، نه، مثل اینکه
از این رنگ خوشش نیامد، آن یکی را برداشت. چه موهای،
چه رنگ و لعابی!

شروع کرد به آرایش صورتش، آنقدر و آنقدر که حس میکردم
پوستش زیر تپه ای از پودر و کرم گم شده است. ولی زیبا بود...

نمیشد از او چشم برداشت، نمیشد. انگار احساسش را می
چشیدم، همین را میخواست، کسی نگاهش کند، کسی "زیبا"
خطابش کند. وارد انبوهی از جمعیت شد.
اولین نگاه، دومین نگاه...

حس خوبی داشت. انگار مرکز توجه شده بود، اعتماد به نفس
میگرفت، خوشحال بود، ولی نه، صبر کن... کسی چیزی گفت؟
*بین منم مثل این هفت قلم بمالم به صورتم همین میشم.
خیلیم خوشگل نیست، معمولیه.
*اوه عجب چیزیه! حاجی اینو نگه دار دو دقیقه ای میام تا
نپریده!

*خوشگله، ولی خیلی تلاش کرده تازه این شده! از این
خوشگل ترم دیدم بابا! نچرال نچرال!
می دیدمش، می فهمیدمش، می شنیدمش، کسی درونش
میگفت: «حالم از خودم بهم میخوره...». نگاه ها بیشتر و بیشتر
میشد. هرچه جلوتر میرفت، تاریکی شبیه لباسی میشد بر

گزیده‌ای از سخنان حضرت امام خامنه‌ای (مد ظله العالی) درباره حجاب و عفاف

مسئله حجاب، به معنای منزوی کردن زن نیست. اگر کسی چنین
برداشتی از حجاب داشته باشد، این، یک برداشت کاملاً غلط است.
مسئله حجاب به معنای جلوگیری از اختلاط و آمیزش بی قید و
شرط زن و مرد در جامعه است؛ زیرا آمیزش و اختلاط بی قید و
شرط، هم به ضرر جامعه و هم به ضرر زن و مرد، به خصوص به
ضرر زن است. ۹۹/۴/۲۰

باید مسائل ارزشی اسلام در جامعه‌ی ما احیا بشود. مثلاً مسئله‌ی
حجاب، یک مسئله‌ی ارزشی است. مسئله‌ی حجاب، اگر چه
مقدمه‌ایست برای چیزهای بالاتر، اما خودش نیز یک مسئله
ارزشی است. ما که روی حجاب این قدر مقیدیم، به خاطر این است
که حفظ حجاب به زن کمک می کند تا بتواند به آن رتبه معنوی
عالی خود برسد و دچار لغزش نشود. ما از دنیای غرب که زن را
در طول دوره‌های گذشته تا به امروز، این قدر تحقیر کرده است،
طلب داریم.



حجاب برای زن، به معنای ذلت نیست؛ بلکه به معنای عصمت
و حفظ زن است و نه فقط عصمت و حفظ زن، بلکه عصمت و
حفاظت زن و مرد هر دوست. حجاب به معنای چادر نیست؛ اما
چادر در نزد ما ایرانی‌ها که زن‌های ما از قدیم داشتند، بهترین نوع
حجاب است. ۹۹/۴/۲۰

نقاب فرهنگی



سید محمد معین میر ابراهیمی

دانشجوی رشته دندانپزشکی

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

نام شهید بزرگ این انقلاب انواع و اقسام بی‌قانونی رخ می‌دهد. خطوط قرمز نه تنها کمرنگ می‌شوند، بلکه در برخی موارد جابه‌جا هم می‌شوند. در این صورت است که می‌توان در محیط دانشگاه احکام ضروری اسلام را زیر سؤال برد، نظام را به قتل عام دانشجویان متهم کرد و مطالب تاریخ گذشته دوم خرداد را (که سران آن نیز از آن‌ها پشیمان گشته‌اند!) نشر داد و کوچک‌ترین آسیبی ندید و در عین حال با انتقاد از یک مدیر، انواع و اقسام فشارها را تحمل کرد. می‌توان اشخاص دل‌به‌خواهی را که همراه ما باشند و سنگ‌اندازی نکنند و در یک کلام از «ما» باشند عضو شوراهای فرهنگی کرد. در این صورت است که «قانون و آیین‌نامه‌های دانشجویی» صرفاً روی کاغذ می‌ماند. می‌توان به آن‌ها پشت پا زد و بدون داشتن مجوز فعالیت کرد! کسی هم به هیچ‌عنوان به روی خودش نمی‌آورد و «قانون» فدای نام‌پر فریب «آزادی بیان» می‌شود.

مخلص کلام این که به نظر می‌رسد برای پیشرفت و بالا رفتن دیگر نیازی به نقاب نیست! عکس‌ها را از روی دیوار جمع کنید و با خیال راحت مسیر خود را ادامه دهید!

در پوسته سخنان و شعارهای اسلام و انقلاب به جای رفتن به عمق (که چه بسا عمیق شدن در آن‌ها به ضرر مسئولین باشد!) به جای پژوهش و بررسی ریشه‌ای معضلات عمیق و روزافزون فرهنگی اجتماعی دانشگاه از جمله این موارد است.

اما از یک جنبه دیگر هم می‌توان این ولنگاری را بررسی کرد؛ آن هم وقتی که مدیریت فرهنگی دانشگاه در عملکرد خود کوچک‌ترین اثری از مبانی اسلام ناب و کار فرهنگی تمیز خودجوش ندارد.

وقتی «دغدغه‌های فرهنگی» صرفاً تبدیل به کتاب روی میز می‌شود؛ برای خواندن و پند نگرفتن! وقتی حاج قاسم صرفاً تبدیل به عکس روی دیوار می‌شود نه «مکتب سلیمانی»، وقتی در همکاری با تشکل‌های دانشجویی، سیاست یکی به نعل و یکی به میخ زدن در دستور کار باشد (که از قضا سیاست مناسبی برای پیشرفت و پله پله بالا رفتن شده است!)

در این صورت یک مدیر فرهنگی به جای ایستادن روی خطوط قرمز اسلام و قانون از آن عقب‌نشینی می‌کند. در این شرایط است که «منویات رهبری» صرفاً روی کاغذ می‌ماند و در دانشگاه مزین به

۱۶ خرداد ۱۳۹۵، رهبر انقلاب در بیانات خود از تعبیر «ولنگاری فرهنگی» در توصیف وضعیت فرهنگی وقت کشور استفاده کردند؛ اما انگار علی‌رغم تغییر وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی، هنوز معضل اصلی فرهنگ در سرزمین ما همین موضوع است. اگر نگوییم کل کشور، دست کم دانشگاه ما از این قضیه رنج می‌برد.

متأسفانه باید بگوییم مدیریت فرهنگی دانشگاه دچار ولنگاری فرهنگی شده است. این موضوع را از دو جنبه می‌توان بررسی نمود؛ اول این که برخی اقدامات صورت گرفته در مجموعه فرهنگی دانشگاه، فی‌نفسه اقدامات بدی نیستند؛ اما مسئله اینجاست که با وجود زمان، بودجه و نیروی محدود در شرایط فعلی که دشمن تمام توان خود را در «جنگ نرم» به میدان آورده و یکی از سنگ‌های مهم خود را برای فتح کردن، دانشگاه می‌داند و نیز بسیاری از بی‌توجهی‌های سهوی یا عمدی مسئولین ارشد، آیا انجام دادن این امور کار درستی است؟ تشکیل روزانه ستادهای مختلف که هنوز کوچک‌ترین ثمری نداده‌اند یا نگاه مسئولین امر به چهره‌های انقلاب در حد «مناسبت تقویمی» و ماندن

شرح درد اشتیاق



میترا ترکاشوند

دانشجوی رشته پرستاری

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

خورده...!

ولی جهادگرانی داریم که نه تنها با گرما و دوری از خانواده و خستگی، بلکه با مرگ دست و پنجه نرم میکنند... دیدن آنها به من آموخت که برای جهاد لزوماً نباید از شهر خود فاصله گرفت... همینکه از نفس خود دور شوی کافیت...! جهادگرانی داریم که آسمانی شدند... حتی جهادگری داریم که فرزند ده روزه خود را به آغوش نکشید و آسمانی شد... گویی پا به عرصه جهادی گذاشتند که ممکن است بی بازگشت باشد... و خوشا به اینچنین پروازی... جمله یکی از پرستاران بخش کرونا را که روی لباسش نوشته بود به یاد می آورم که شعر کاملش این بود:

ما را ز سر بریده میترسانی؟

ما گرز سر بریده میترسیدیم؛ در محفل عاشقان نمی رقصیدیم...

در محفل عاشقان، خوشا رقصیدن

دامن ز بساط عافیت برچیدن

در دست، سر بریده ی خود دیدن!

در یک یک کوچه کوچه ها گردیدن

سیصد گل سرخ؛ یک گل نصرانی

ما را ز سر بریده میترسانی؟

ما گرز سر بریده میترسیدیم؛ در محفل

عاشقان نمی رقصیدیم...

چند مرده حالچیم!

به سالهای قبل که فکر میکنم میبینم چقدر خوشبخت بودم...

چقدر خوشبخت بودم که کاری از دستم برمی آمد، که میتوانستم با عرق ریختن، کاری از پیش ببرم، که باری از روی دوش درد کشیده ای بردارم... هرچند اندک! آن روزها گذشت و به اینجا رسیدیم...

خوب که فکر میکنم میبینم به اینکه هر سال سفر جهادی روزی ام شود عادت کرده بودم! به اینکه بین آن همه جامانده از اردو، نام من بود که هر سال در لیست بود میبایدیم... و از ذهنم هم نمیگذشت که تابستانی باشد و من چمدان جهادی نبردم! ولی حالا...

به روزهایی رسیدم که از آن میترسم... محرومم از آن لبخندها، از آن شیرین زبانی ها، از آن دعا های خیر... آری!

امسال نوبت ماست که محرومیت را بچشیم!...

محرومیت از خدمت!

نه تنها از جهاد در مناطق روستایی، بلکه جهاد در عرصه جدیدی که این روزها دامن گیر مردمان شده...

کرونا را میگویم!

روزهای ترسناکی ست...

اسم ما از لیست جهادگران امسال خدا خط

هر سال همین روزها که میرسید...

ما بودیم و دلی که یک سال به شوق این سفر در تب و تاب نگه داشته بودیم... شوری دوباره به روزهایمان برمیگشت و عازم میشدیم...

از آن روزها که هیچ سختی ای نمیتواند تورا از تک و تابیندازد...!

نه گرمای هوا مانع میشود، نه دوری از خانواده، نه کمبود آب و نه خستگی... «معمولا اولین چیزی که با اسم جهادی به یاد میاد، یه لبخنده!

لبخندی که با یه صحنه از اردو گره خورده... میتونه صحنه شیرین زبونی فسقلی های روستایی باشه، میتونه هدیه آوردن های دخترکان نوجوان روستا باشه، میتونه لحظه ای باشه که یک پیرمرد روستایی در حقت دعای خیری میکنه، یا حتی میتونه جنب و جوش بی امان جهادگران باشه...»

گفتم جهادگران...!

اردوی جهادی فرصتی برای ما بود که

بعنوان دانشجو تکلیف ادا کنیم...

هر کس به هر طریقی!

تیم درمان به نحوی، تیم فرهنگی به نحو

دیگر، تیم رسانه هم به گونه ای...

عرصه طوری بود که از هر کس کاری برمی آمد...

از شهرهایمان فاصله میگرفتیم تا ببینیم

می نویسم چون قلم باقیست

آزادی بیان در دولت روحانی؛ از شعار تا عمل!
پیش از ۱۰۰ شکایت از ۱۲ روزنامه در دولت یازدهم.
۴۰ شکایت از کیهان، وطن امروز و فارس در رتبه بعدی!



کدام آزادی بیان؟!

محمد جواد بهنام پور

دانشجوی رشته پزشکی

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

آزادی بیان در دولت روحانی؛ از شعار تا عمل!
پیش از ۱۰۰ شکایت از ۱۲ روزنامه در دولت یازدهم
۴۰ شکایت از کیهان، وطن امروز و فارس در رتبه ی بعدی!

شویم و حقیقت و فطرتی برای انسان قائل نباشیم، لاجرم آزادی را رهایی از هر گونه تقید و تعهد معنا می کنیم و در این صورت با کنار زدن همه چیز، نهایتاً به خلا و هیچ حقیقی می رسیم. آنجاست که این آزادی بر وجه ولنگاری، موجب دلزدگی ما می شود. در این تعریف که با انکار حقیقت انسان همراه است، موانعی را که از درون خود او سرچشمه می گیرند نیز کنار زده و حقیقتش را زیر پا می گذارد غافل از اینکه جز اندکی دوام ندارد.

پس آزادی تکلیف انسان نسبت به حقیقت و عدالت بوده و انسان بایستی خودش را نسبت به هر آن چه این حقیقت و عدالت را ضایع می کند محدود کند که این خودش عین آزادی است.

آزادی بین ما و مادیون شرقی و غربی تنها مشترک لفظی بوده و یکی به معنای رهایی از تعلقات برای رسیدن به حقیقت و دیگری رهایی از بند تقیدات و تعهدات برای تامین منافع مادی خود و جامعه اش

بدان می باشد. لذا نمی توان آزادی را که یکی از مقدرات انسان است به گونه ای تعریف کرد که انسان را پشت سر گذاشته و از آن فراتر برود.

انسان فطرتاً متعلق به اسما و صفات الهی بوده و دارای یک سری آگاهی ها می باشد و قضاوت هایش نیز ریشه در این فطرت دارد. بر مبنای همین قضاوت هاست که انسان عدالت را می شناسد، آن را تحسین می کند و به سوی آن حرکت می می کند. فجور و بدی ها را می شناسد و از آن ها بیزار می جوید. در نتیجه ما نیاز به کشف و پرورش حقایق از جمله حقیقت درون مان داریم که جز با دست کشیدن از تعلقات میسر نخواهد بود. تعلقات موانع نیل ما به حقیقت می باشند.

لذا ما اساساً می گوئیم آزادی بیش از آن که حق انسان باشد، تکلیف اوست که تعلقات غیر الهی را بزدايد، رها کند، رشد کند و به حقیقت انسان دست یابد. حال اگر در تعریف انسان دچار اشتباه

بسم رب الشهداء

در این جستار پیرامون مفهوم آزادی و مختصات آزادی بیان صحبت کرده و سپس یک سری از واقعیات عینی را متناظر با بحث عنوان می کنیم.

آزادی از آن واژگانی است که هم بر در زندان ها نوشته می شود و هم بر در معابد و مدت هاست که از موطن و موقف خویش خارج و هر جایی شده و شان حقیقی خویشتن خویش را گم کرده است.

به راستی حقیقت آزادی را چگونه باید معنا کرد؟ آیا بطور اصیل حقیقتی متناظر با این مفهوم وجود دارد؟ آیا می توان آزادی را بدون آگاهی از حقیقت انسان، به درستی تعریف کرد؟

ما در این نوشتار وجود حقیقت را مفروض داشته ایم. به یک معنا و در سطوح نازل تر از حقیقت انسان آزادی را به معنای رهایی از بند هر گونه تعلق می دانیم. اما باید فهم بشود انسان بودن خودش به یک حقیقتی تعلق گرفته و انسان به طور اصیل متعلق

نماز جمعه در اواسط دهه شصت در مورد حجاب زنان را، آن نطق های تند و آتشین درباره افسران ارتش را، آن دهان بوسی از منتقدان بی شناسنامه را، آن امنیتی های پرونده ساز دیروز و سواری بگیریان از آزادی امروز را.

انگار ما رفتارشان با امین حیایی ها و علی رام نورایی ها و الهام چرخنده ها و شهاب حسینی ها را ندیده ایم، زهر تکفیر طالبی ها و حاتمی کیاها و طالب زاده ها را نچشیده ایم.

راستش تناقض گویی ها و نقض غرض های رفتاری این افراد و گروه ها چنان آشکارا و زننده است که کمتر افرادی که دنبال حقیقت هستند، ممکن است آن را درک نکنند.

مشفقانه به آنانی که حیات خود را در ساختارشکنی و بکار بردن جملات شاذ می بینند توصیه می کنم به مسیر حقیقت و انصاف باز گردند و از دامن زدن به حواشی و طرح مسائل سوخته بپرهیزند. ایضا درباره چیزی که به راستی می خواهند با مخاطبین خود رو راست بوده و نعل وارون نزنند.

لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا
والسلام علی من اتبع الهدی

هر چه که باشد! آن ها آزادی را به بردگی و اسارت خواسته های خود در می آورند، هر چه که باشد!

این است که امروزه بشر در بردگی نوین، شاید بیشتر از هر زمان دیگری در تاریخ، در بندتر است و نام این اسارت را آزادی نهاده است.

حال همین افراد و گروه ها هر زمان که باب بحث و گفتگوی آزاد، کرسی های آزاد اندیشی، جلسات مناظره و... گشوده می شود، به طرزی نامشخص و با دلایل واهی و یا با غوغا مسلکی و توهم دشمن فرضی، شانه خالی و میدان بحث و محاجه را ترک می کنند و باز همان مدل های ایدایی خیابانی و عوامانه را در پیش می گیرند و به ارتزاق از زخم ها و لاشه ها بسنده می کنند.

انگار ما دم خروس آنانی را که بر طبل آزادی دوال می زنند، ندیده ایم. انگار ما اخراج اساتید و کرسی داران دانشگاه ها را به مجرد طرفداری از نظریه طراحی هوشمند ندیده ایم، ایضا حذف و ترور به دلیل انتقاد و تشکیک در هلو کاست را.

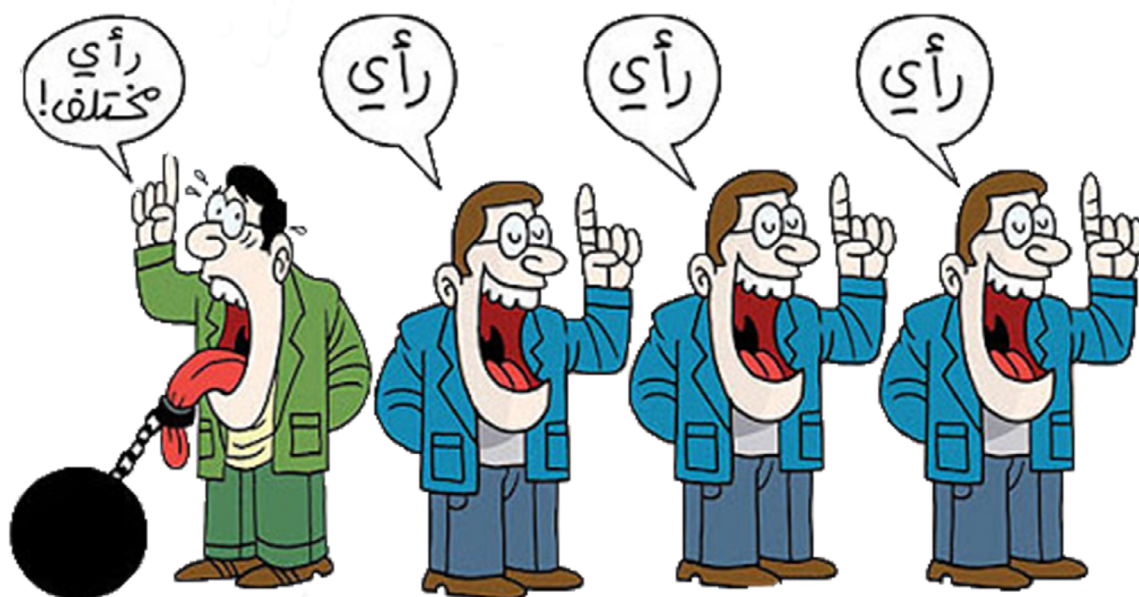
انگار ما تندروی و افراط های نسخه های وطنی را که امروز به ایشان اقتدا می کنند، از یاد برده ایم؛ آن خطبه های آتشین

می باشد. حال آن که در دراز مدت با برهم زدن نظم مسلط و قواعد حاکم بر عالم، دچار تشویش و پژمردگی می شود.

حال با این مقدمه به بحث آزادی بیان می پردازیم:

در نظرگاه ما آزادی بیان در نظام جمهوری اسلامی، به معنای این است که همه گروه ها، احزاب و اقلیت های فکری، بدون توهین به سایر گروه ها و در چارچوب قانون، به بیان و نقد اندیشه های خود و دیگر گروه ها بپردازند.

لکن آن چیزی که بحث آزادی بیان را دچار چالش کرده این است که گروهی از افراد آزادی را مثل یک شعار و پرچم خاص برای گروه خودشان می بینند. در واقع از آزادی بیان اندیشه پلی به سوی شایعه پراکنی، دروغ، تشویش اذهان، نشر اکاذیب و... می زنند و با مسموم کردن فضا و ایجاد تشنج و التهاب و هیجانات کاذب، امکان شناخت و تمییز واقعیت از توهم، غوغاگری از انتقاد و در نهایت حق از باطل را از مردم و مخاطبین سلب می کنند. سپس پشت خاکریز آرمان ها و ارزش ها سنگر می گیرند تا در صورت لزوم و نیاز آرمان ها را سپر بی قانونی های خود کنند؛ آن ها قانون را حافظ منافع و گفتمان خود می خواهند،



ما ملک انما میرسیم

باید تمام زندگی ام مثل او شود

اقتصاد یزیدی

جواد قدیری

دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی

و صاحبان آن ها دیگر نیستند. دیگر کسی در قالب دشمن، امکان تعرض به امام و به کار گرفتن شمشیر و تیر را ندارد و دیگر آسیب و جراحت بر بدن امام (ع) ممکن نیست.

در این میان جراحت های دیگری و از جنس دیگر بر روح و جان امام (ع) نقش بسته بود، جراحت هایی که اکنون نیز امکان تحقق دارد، جراحت هایی با عمق و آسیب شدیدتر، جراحت هایی غیر قابل التیام، جراحت هایی بی سرو صدا و خاموش، اما پر درد...

دردی که امام حسین (ع) خون قلب خود را برای آن نثار می کند. (وَبَذَلَ مَهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ) جهالتی که امیرالمؤمنین (ع) آن را بزرگترین مصیبت ها و ریشه هر بدی می دانند. (أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ)، (الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ) اینک نیز اشخاصی هستند که تیغ جهالت از نیام بیرون کشیده و بر اسب افراط و تفریط نشسته و می تازند و جان امام (ع) را به درد می آورند.

گریه بر جراحت های پیکر امام (ع) نباید موجب غفلت از جراحت هایی شود که ممکن است از سوی ما بر جان و روح حضرت وارد شود، جراحت هایی که به اشک و گریه و فغان محتاج ترند، جراحت هایی که بیش از پیش باید برایشان روضه خوانی و مرثیه سرایی داشت.

امام حسینی با شال سبز و تسبیحی به دست، که منتظر است حوائج ما را برطرف نماید. بی دردسر و رمانتیک و احتمالاً نوستالژیک!!

در بخشی از نامه ای که افرادی چون حبیب بن مظاهر و سلیمان بن صرد خزاعی برای دعوت امام حسین (ع) به کوفه برای ایشان نوشتند، چنین آمده است: «... و جعل مال الله دولة بين جابرتها و أغنيائها...» اموال خدا را میان گردنکشان و ثروتمندانشان دست به دست گردانید. عبارتی که ما را به یاد آیه هفتم سوره حشر می اندازد: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَآلِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ...».

یعنی یکی از دلائل دعوت از امام حسین (ع) نظام اقتصادی نادرست و اقتصاد یزیدی آن زمان است، اقتصادی که در آن بیت المال و اموال الهی تنها میان ثروتمندان، دست به دست می شود و می گردد و به سایرین نمی رسد!!

دردسر سازی امام حسین (ع) فراتر از آن چیزی است که ما تصور می کنیم. به نظر می رسد مجالس و محافلی که در آنها امام حسین (ع) فارغ از هر دردسر سازی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی توصیف شود، برای شمر و یزید های امروز نیز ناپسند شمرده نشود، بلکه خود آن ها از بانیان چنین مجالسی باشند.

اگر در روز عاشورا تیر و تیغ و شمشیر بسیاری بر بدن امام حسین (ع) اثر گذاشت و جراحت های بسیاری نیز به همراه داشت. آن تیرها و شمشیرها

سخن از وصف امام حسین (ع)، راه و هدف ایشان بسیار است. در این میان برخی از افراد دوست دارند، امام حسینی برایشان توصیف شود که خوشایند آن ها باشد. امام حسینی که به جریان زندگی آن ها آسیبی نرساند، امام حسینی که روش زندگی آن ها را زیر سؤال نبرد.

امام حسینی که بگوید «سری که درد نمی کند، دستمال نمی بندند»، کسی که بگوید «عیسی به دین خود، موسی به دین خود»، امامی که کلامش این باشد «هر کسی را در قبر خودش می گذارند»!

به راستی یزید با چنین امام حسینی چه مشکلی داشت؟! شاید حکومت مدینه را هم به او می سپرد!



و کیلان مردم

ریحانه جمشیدیان سمیه حنیفه زاده

دانشجوی رشته رادیولوژی دانشجوی رشته تغذیه

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)



که با هر سطحی از خطا همه چیز را از دست رفته می بیند.

در ماجرای قیر رایگان و انتصاب رئیس دیوان محاسبات خطاهایی صورت گرفته است اما به یاد داشته باشیم که خطاها باید اصلاح و شفاف شوند.

مسئولین بدانند با پنهان کاری زمینه ساز جریان تحریف هستند. مسئولی که مردم را جهت پاسخگوئی و روشنگری به حساب نمی آورد بیرق دار جریان تحریف است و اینجاست که شفافیت جلوه می کند چرا که اگر شفافیت وجود داشت و نمایندگان زودتر پاسخگو می شدند آینه اعتماد مردم خدشه دار نمی شد. در سر موضوعاتی این چنینی کمیسیون اصل ۹۰ زودتر باید عرضه اندام می کرد تا این حواشی اعتماد مردم را سلب نکند.

ما می دانیم مجلس انقلابی مجلس عصمت و مصون از خطا و اشتباه نیست. مجلس انقلابی یعنی جهت گیری های کلان انقلابی است، هر چند ممکن است در جزئیات نیز دچار خطای تشخیص شوند، یعنی عزم نماینده ها رفتار انقلابی است هر چند ممکن است در مصداق نیز خطا کنند. ما اصل را بر این می گذاریم که کلیت مجلس و نماینده ها پاکدستند و اهل زدوبند نیستند هر چند ممکن است تخلف

دیوان محاسبات، رکن تحقیق و تفحص، سوال و استیضاح امکاناتی هستند که مجلس را در راس امور مستقر می کنند و این تک تک کرسی های مجلس، تک تک مصوبات بهارستان است که می تواند جلوی فساد را در کشور بگیرد یا گاهی فساد را ایجاد کند! همانگونه که مجلس یازدهم نشان داد که با حضور برخی افراد فاسد در کنار خود بر نمی تابند و اعتبارنامه های دارای شبهه را شفاف کرده و براساس حجت شرعی که داشتند آن ها را رد کردند و این گامی بود در مسیر مبارزه با فساد.

یکی از وظایف مجلس یازدهم این است که نمایندگی مردم را به جایگاه واقعی خود بازگردانده و به جای وکیل الدوله بودن، صدای مستضعفین و تک تک مردم این مرز و بوم باشند.

مجلس یازدهم می تواند فصل جدیدی در اصلاح ساختاری مجلس و مردمی سازی آن و حتی فراتر، در تغییر مدل حکمرانی در جمهوری اسلامی ایجاد سازد و ما دانشجویان به عنوان حلقه های واسطه بین مردم و نمایندگان وظیفه خود می دانیم که در کنار مسئولین با دلسوزی مطالبه کنیم.

ما در این مسیر باید نگاه صفر و یکی را که به مراتب بیشتر از خطای افراد است کنار بگذاریم همین تلقی غلط است

بیش از ۷ ماه از اعتماد مردم به افرادی می گذرد که از خرداد بر کرسی های خود تکیه زده اند تا وکیل مردم باشند. هر چند تعداد کسانی که رای خود را در صندوق انداخته اند از قبل کمتر بوده اما مردمی آمدند انقلابی، که خواستار تحول در وضع موجود بودند برای تشکیل دولتی انقلابی. در شرایط سخت اقتصادی آمدند که منشا آن نه تنها دشمنان خارجی بلکه تصمیمات اشتباه برخی داخلی ها هم بود.

مردمی که دوباره اعتماد کرده اند انتظاراتی دارند و نمایندگان باید بدانند که چشم خیلی ها به این مجلس است چه آنان که برای سرکار آمدنشان پای صندوق ها آمدند و چه آنان که برای نیامدنشان تلاش ها کردند.

نمایندگان بدانند که حضرت امام (ره) آن ها را نه ولی، نه قیم، نه نائب و نه نقیب بلکه وکیل مردم می دانند. در نتیجه نقش مردم بعد از رای دادن حذف نمی شود و باید همچنان در سرنوشت خود مشارکت کنند.

اساسا مردم سالاری دینی فقط خلاصه در صندوق رای نیست و حضور مردم در تمام صحنه ها از جمله قانون گذاری نشانه مشروعیت آن می باشد. لذا هر تصمیمی که نمایندگان مردم می گیرند باید ابتدا مورد وفاق ملی قرار گیرد.

هر جا مسئولین دلسوزی کردند کارها به خوبی پیش رفته است همان گونه که نمایندگان برای مشکل آب راهی خوزستان شدند و اینگونه اعمال دلسوزانه باید شدت گیرد.

گاهی مسئولی فساد نمی کند اما عدم دلسوزی او و اهمال کاریش باعث آسیب و ضربه به مردم و کشور می شود. ما نیازمند نمایندگان منصف هستیم.

مطالبه گری ما تنها دیدن نقص های مسئولین نیست بلکه مسئولین بدانند اگر کمکی از مردم مخصوصا جامعه دانشجویی ساخته باشد دریغ نخواهند کرد.

شفافیت آرا هر چه زودتر باید به صورت سیستمی اجرا گردد تا فاصله ها کم شده و دل ها به هم نزدیک شود و مردم به وکیلان خود یاری رسانند و اگر در جایی حق وکالت انجام نشد با نصح و دلسوزی آن ها را آگاه کنند.

شفافیت آرا اولین گام الزام آور برای رسیدن به توصیه امام (ره) و تغییر ساختاری پیش روی مجلس جدید است.

به امید دستیابی به مجلس تمدن ساز.

حرف حق شما شنیده نمی شود و این جودگی و منازعات به اتحاد و انسجام داخلی در مقابل دشمن آسیب می زند.

سوال، تحقیق و تفحص و حتی استیضاح هیئت دولت و حتی رئیس جمهور حق قانونی مجلس است اما تنها همین یک حق برای تصمیم گیری اکتفا می کند؟ سوال، تفحص و امثال اینها بایستی انجام بشود اما نباید برخورد احساسی و غیرمنطقی کرد، نباید برخورد را جناحی کرد، نباید رعایت اخلاق و عرف را نادیده گرفت.

انتظاری که مردم از نمایندگان دارند این است که به جای سوال، پاسخ ارائه دهند. راه حل نشان دهید و دولت را ملزم به کار کنید. مردمی که به شما اعتماد کرده اند هنوز با مشکلات معیشتی و اقتصادی دست و پنجه نرم می کنند. طرح های خوبی از سوی مجلس مثل مالیات بر عایدی خانه های خالی ارائه شده که باید در اعمال اینها سرعت عمل به خرج داد. مردم در زمینه معیشت و مسکن هنوز هم در تنگنا هستند این نمایندگان هستند که باید با دلسوزی و سرعت عمل سعی در رفع این مشکلات کنند.

هم صورت بگیرد، اما باید توجه کنند که این خطا اصل وجود آن ها را زیر سوال نبرد.

یادمان باشد که نمایندگان وظیفه دارند کار ابرای مردم همراه با نیت خالص انجام دهند و مسائل شخصی و جناحی را به مسائل ملی و مردمی ترجیح ندهند.

کشور ما همیشه در شرایط حساسی قرار داشته چرا که سیاست ها کلی و موقعیت منطقه ای این حساسیت را ایجاد کرده است. در نتیجه، نیازمند مجلس قوی هستیم. مجلس قوی، مجلس راه حل است نه حذف مسئله، مجلس آرامش است نه تنش و حاشیه. مجلس قوی مجلسی است که راه بگشاید نه ایجاد بن بست کند.

درست است که نمایندگان مجلس مجری نیستند اما آن ها ریل گذار اجرا هستند و در صورتی می توانند کشور را به پیش برانند و تحول آفرین باشند که با قوای مجریه و قضائیه تعامل و هم افزایی داشته باشند. مجلس قوی مجلسی است که همین دولت را به کار وادار کند. متأسفانه ما شاهد جنجال های در صحن مجلس در رابطه با قوای مجریه بودیم که برای افکار عمومی مردم زیان بخش بود. زمانی که هیجان های سیاسی وسط می آید



و هان! تو ای رفیق...

حمید رضا دهقان منشادی

دانشجوی رشته پزشکی

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (ره)

مصاحبه بود.

از آن مصاحبه های گزینشی و استخدامی. اما هدف استخدام نبود.

بعد از ظهر یک روز گرم تابستانی. سوالات را یکی پس از دیگری می پرسید. سعی میکردم با آرامش و دقت پاسخ دهم. از رنگ و گل و فیلم و کتاب پرسید. رسید به این سوال: «از کدام بیت شعر بیشتر خوشش می آید؟!»

چند ثانیه ای سکوت بر فضای اتاق حکم فرما شد. غیر از مصاحبه گر و من دو ناظر هم بودن د که تقریباً تمامی جواب هایم را یادداشت میکردند البته با دقت زیاد و سکوت مطلق. چشمهایشان را نیز کنترل میکردند که خدای ناکرده با چشم من گره نخورد.

این را هم بگویم که اتاق تقریباً بزرگ بود. دو پنجره پشت سر مصاحبه گر دیده می شد که پرده ای عمودی آن دو را پوشانده بود که نور مستقیم خورشید چشم را اذیت نکند. با این حال اتاق به شدت روشن بود. چند کمد کتاب هم سمت راست اتاق دل نوازی میکرد. دقیقاً همان کتابهایی را داشت که من آن ها را خیلی دوست داشتم. سقف اتاق هم بلند بود؛ آرامشم بیشتر می شد.

سوالش را دوباره پرسید: «از کدام بیت...؟!»

سکوت چند ثانیه ای تمام شد.

((از درس و بحث مدرسه ام حاصلی نشد / کی میتوان رسید به دریا از این سراب))

از چشمان مصاحبه گر و واکنش دو ناظر فهمیدم کارم تمام است...

از آن مصاحبه حدود ۱۰ سال گذشته است. اما هنوز این بیت شعر را خیلی دوست دارم. مجدداً اگر پرسش شود که کدام بیت ...؟ خواهم گفت ((از درس و بحث مدرسه ام حاصلی نشد / کی میتوان رسید به دریا از این سراب))

در خلوت خودم سعی میکنم با فونت های مختلف در کاغذ باطله فضاهای سفید کاغذ را با همین بیت پر کنم. در سکوت خودم زیر لب زمزمه کنم و ...

راستی از درس و بحث مدرسه ام چه حاصل شد؟ چند سال از عمرم با درس و بحث گذشت؟ راستی سراب کجاست؟ اصلاً جایی به نام سراب به عنوان هدف وجود دارد؟ می شود در پاسخ هدف چیست گفت: دنبال سرابم؟ نکند راه را گم کرده باشم؟ در این بیست و اندی سال از عمرم دنبال چه بوده ام؟ اکنون دنبال چه هستم؟ چشم اندازم کجاست؟ اصلاً چشم انداز چیست؟ ۵ سال آینده در چه عالم؟ ۱۰ سال و ۲۰ سال آینده چگونه؟ در این درس و بحث دریا کجاست؟ نکند در پی سراب باشم و گمان کنم در مسیر دریایم؟ تا دریا چقدر فاصله دارم؟ در این مسیر همسفر میخواهم؟ اگر میخواهم حالا این همسفر که باشد؟ ...

ذهنم همچنان درگیر است. از همان اتاق مصاحبه تا کنون این سوالات را با خودم همراه دارم.

تقریباً جدا شدنی نیست. بعضاً سوالات جدیدی بر آن افزوده میشود اما شاکله همان است. این سوالات حیات من است. اگر روزی دکارت گفت ((من شک میکنم پس هستم)) من امروز میگویم: ((من میپرسم پس هستم.))

تو چگونه؟ سوال داری؟ دریایت کجاست؟ حاصل درس و بحث چیست؟ مدرسه ات کجاست؟

و هان تو ای رفیق!

یار دبستانی من! برادر بسیجی! دوست انجمنی! هم دانشگاهی عزیز

هان ای عزیز فصل جوانی به هوش باش

در پیری از تو هیچ نیاید به غیر خواب

به پایان رسید این قصه اما، غصه همچنان باقیست...

#می نویسم_چون_قلم_باقیست